

# بمب های آزادیبخش امریکا

Noam Chomsky      نوام چامسکی  
Arundhati Roy      آروند هاتی روی  
Milan Rai              میلان ری

مترجم : فریدون گیلاتی

---

بمب های آزادیبخش امریکا  
نوام جامسکی / آروند هاتی روی / میلان ری  
مترجم: فریدون گیلانی  
روی جلد: پانته آ  
حروف چینی کامپیوتری و صفحه آرائی: بهناز بهاری  
چاپ اول: دسامبر 2005  
چاپ و صحافی: آباکو

## فهرست

شماره صفحه

عنوان

- |    |                          |
|----|--------------------------|
| 7  | 1 - نوام چامسکی          |
| 9  | 2 - جنگ جدید علیه ترور   |
| 58 | 3 - آروندهاتی روی        |
| 59 | 4 - جنگ یعنی صلح         |
| 76 | 5 - معادله عدالت نامحدود |
| 92 | 6 - میلان ری             |
| 93 | 7 - کنترل نفت            |



## نوام چامسکی

نوام چامسکی استاد زبان شناسی انستیتوتکنولوژی ماساچوست است . این تحلیل جامع، در اصل سخنرانی او در مجمع تکنولوژی و فرهنگ است که در هجدهم اکتبر سال 2001 ایراد شده و نخستین بار به صورت نوشتاری در شماره 73 نشریه سخنگو (The Spokesman) که به وسیله ی بنیاد صلح برتراند راسل در لندن منتشر می شود ، چاپ شده است .

شهرت چامسکی نه تنها به خاطر سطح بلند مرتبه ی علمی او ، که بیشتر به دلیل توان و جسارت قدرتمند تحلیل او از مسائل جهان ، برخورد با ساختار قدرت غالب در امریکا و موشکافی او از واقعیت های پشت پرده در زمینه توسعه طلبی ها و توطئه های ایالات متحده علیه ملت ها ی دیگر است . مجموعه ی تحلیل های نوام چامسکی به ما می گوید که برای امریکا ؛ بخصوص پس از جنگ جهانی دوم ، قدرت نمائی ، توسعه طلبی اقتصادی ، دخالت های سیاسی و جنگ افروزی و تولید تروریست و حکومت ها و جریان های تروریستی ، ابزار و امکان ادامه ی حیات و گسترش امپراتوری جدید جهان است .

رسانه های خبری امریکائی که در رابطه با سیاست ها و ترکیب حاکمیت سیاسی سرمایه داری غالب حالت ابزاری دارند ، سعی می کنند بی سرو صدا از کنار چامسکی بگذرند ، به همین دلیل با یاران و روشنفکران متعددی که با او همراه شده اند ، شبکه ی گسترده ای را در سراسر امریکا سازمان داده و مدام به آگاه کردن مردم می پردازد . چامسکی معتقد است که مبارزه با بی عدالتی و توسعه طلبی ، در هر شکلی می تواند موثر باشد و ، حتی گرد آمدن چند نفر، می تواند ؛ بخصوص در

مقابل لجام گسیختگی های ایالات متحده ، هم پیمانان و دولت های مزدور در سراسر جهان ، ایستادگی را تقویت کند .

رابطه ی مستقیم با مردم و اقبالی که آگاهان جهان نسبت به او نشان داده اند ، چامسکی را به صورت یکی از شخصیت های نادر نیمه دوم قرن بیستم و سال های آستانه قرن بیست و یکم در آورده است . توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می کنم که این سخنرانی ، در هیاهوی مقدماتی ایالات متحده در تجاوز نظامی به افغانستان ایراد شده است . یعنی ، تازه آغاز فرو ریختن نخستین بمب ها بر مردم ستمدیده افغانستان . م

## جنگ جدید علیه ترور

همه می دانند که کارگزاران تلویزیون ها تعزیه گردان جهانند . پس جای من آن جا نیست ، این جا پیش شماست . آخرین بحث من در جمع شما ، در مورد موضوع دلپذیری ! بود . در باره این که آدمیان چه موجودات خطرناکی هستند و چیزی نمانده است که از پایه به انهدام خویش برخیزند . این بار اما ، ظاهرا گشایش کوچکی رخ داده است و باید در مورد موضوع دلپذیر دیگری که جنگ جدید علیه ترور است حرف بزنیم . بدبختانه ، پیش رفت جهان به صورتی در آمده است که هرچه جلو تر می رویم ، وقایعی رخ می دهد که اوضاع را هر دم هولناک تر می کند .

می خواهم دو فرض را شرط این بحث بگذارم .

- اولین فرض من ، شناخت واقعیت است . بنا به این گمان ، واقعه ی یازده سپتامبر 2001 شرارت مهیبی بود که صرف نظر از جنگ ، ویران کننده ترین جنایت انسان باج گیر در تاریخ بود .
- دومین فرض ، مربوط می شود به هدف های این واقعه ی شرورانه . تصور من این است که ما میل داریم شباهت های این گونه اعمال جنایت بار را کاهش بدهیم ؛ حالا می خواهد این عمل علیه ما باشد ، یا علیه دیگران .

اگر شما این دو پیش فرض را برای بحث ما قبول ندارید ، ناچارم بگویم که ، پس مخاطب من نخواهید بود . اگر قبول دارید ، با پرسش های مختلفی سرو کار پیدا می کنید که رابطه تنگاتنگی با هم دارند و باید به همه آن ها فکر کنیم .

## پنج پرسش

یکی از پرسش ها ؛ که مهمترین آن ها هم هست ، این است که در حال حاضر چه می گذرد ؟ پیچیده تر از آن اما ، این است که در این مورد از ما چه ساخته است ؟ دومین پرسش ، مربوط می شود به تصویری عمومی که می گوید آن چه در یازده سپتامبر 2001 رخ داد ، واقعه ای تاریخی بوده که جریان تاریخ را تغییر خواهد داد . من با این دریافت موافقم . فکر می کنم تصور درستی است . یازده سپتامبر واقعه ای تاریخی بوده و این سؤال را پیش می آورد که واقعا چرا ؟ سومین مساله ، مربوط می شود به عنوانی به نام « جنگ علیه تروریسم » . به راستی معنی دقیق این عنوان چیست ؟ و بیدرنگ پرسش مرتبط با آن پیش می آید که اصلا تروریسم چیست ؟ چهارمین پرسش که کمی دقیق تر ؛ اما بسیار مهم است ، این است که ریشه های جنایات یازده سپتامبر چیست ؟ پنجمین مساله ای که می خواهم در باره اش حرف بزنم، بر می گردد به سیاست چاره جویانه ی جنگ علیه تروریسم و رابطه ی آن با شرایطی که باعث ایجاد آن شده است .

در هر مورد ، مطالبی خواهم گفت و خوشحال خواهم شد که با بحث و پرسش، سایر زوایای آن را روشن کنیم . به ذهن من ، این نکات رسیده است، اما شما می توانید به سایر جنبه های آن نیز فکر کنید .

### 1

## هم اکنون چه می گذرد ؟

گرسنگی سه تا چهار میلیون انسان



از اوضاع و احوال همین حالا شروع کنیم . موضوع بحث من ، شرایط کنونی افغانستان است . سعی می کنم از منابع غیر قابل بحثی مثل نیویورک تایمز فراتر نروم . بنا به گزارش نیویورک تایمز ، هفت تا هشت میلیون افغانی در آستانه مرگ از گرسنگی قرار گرفته اند . تازه این واقعیت ، مربوط به پیش از یازده سپتامبر است . این جمعیت کلان، فقط توانسته بود با کمک های بخور و نمیر نهادهای بین المللی زنده بماند . از مجله ی تایمز شانزدهم سپتامبر 2001 برای تان نقل می کنم که ایالات متحده ، از دولت پاکستان خواسته بود جلو حرکت کاروان کامیون هائی را که برای مردم عادی غذا و تدارکات می بردند ، بگیرد . تا جائی که من به یاد دارم ، هیچ گونه واکنشی در ایالات متحده و اروپا در این مورد این اقدام صورت نگرفت . روز بعد از اعلام این تصمیم ، من پای رادیوهای اروپائی بودم . یادم نیست از ایالات متحده و اروپا ، صدائی علیه تصمیم به کشتار دسته جمعی میلیون ها انسان از گرسنگی در آمده باشد . تهدید به حمله نظامی که درست پس از یازده سپتامبر صورت گرفت ، حتی برنامه ی نهادهای بین المللی کمک های انسانی و کارکنان شان را در افغانستان ، چنان فلج کرد که اغلب ناچار به ترک منطقه شدند . باز هم گزارشی از نیویورک تایمز را نقل می کنم که از قول یکی از فعالان امداد رسانی برای تخلیه مردم ، نوشته است : « آوارگانی که پس از سفری طاقت فرسا توانسته اند خود را از افغانستان به پاکستان برسانند ، می گویند که با تهدید های ایالات متحده به حمله نظامی ، نومیدی و ترس چنان به جان شان افتاده که زندگی فلاکت بارشان تبدیل به فاجعه ای بالقوه شده است . می گویند کشورشان به موئی بند بوده و ما ، داریم آن مو را هم پاره می کنیم.»

سازمان خواربار جهانی ، یعنی برنامه ی سازمان ملل که تاکنون منبع اصلی تغذیه ی بخور و نمیر بوده است ، توانسته است پس از سه هفته توقف کامل در ماه اکتبر ، کار خود را در سطحی بسیار پائین برای انتقال مواد غذایی از سر بگیرد . فعالان امداد رسانی بین المللی ، دیگر در صحنه نیستند ، پس امر توزیع مواد غذایی مختل شده است . با آغاز بمباران ها ، کار توزیع مواد غذایی بکلی معلق شد . این فعالان دوباره کار خود را از سر گرفتند ، منتها در سطحی بسیار محدود و کند . بمباران ، به کار این نهاد ها لطمه ی جدی زد . آنان ریختن پاکت های غذا از هوا را محکوم کردند و مدعی شدند که این عمل اساسا تبلیغاتی است و ضررش بیشتر از فایده است . این مساله را تایمز مالی لندن عنوان کرد ، اما داستان ادامه دارد . پس از نخستین هفته ی بمباران ، نیویورک تایمز در صفحه ی آخر خود ، و لا به لای خبری دیگر ، نوشت که بنا به محاسبات سازمان ملل ، به زودی هفت و نیم میلیون افغانی در بحران شدید نیاز به یک قرص نان قرار خواهند گرفت و فقط چند هفته به آغاز زمستان سخت باقی مانده است که در آن صورت ، رساندن غذا به بسیاری از نقاط اصلا غیر ممکن خواهد شد . حتی در این صورت هم ، با فرو ریختن بمب ها ، چنین امکانی پنجاه در صد کاهش خواهد یافت . تحلیل عجیب و غریبی است . نیست ؟ این محاسبه ی رسمی به ما می گوید که فرهنگ غربی در قتل عام سه تا چهار میلیون انسان ، و شاید هم بیشتر ، شرکت مستقیم دارد . در همان روزی که این بر آورد اعلام شد ، رهبر تمدن غربی ، باردیگر با بی تفاوتی از کنار قضیه گذشت و با نادیده گرفتن محاسبه ی سازمان ملل ، تقاضای مذاکره برای تحویل دادن هدف مورد ادعا اسامه بن لادن به ایالات متحد را کرد . و خواست تا برای اجرای کاپیتولاسیون کامل ، اسناد و شواهد مورد ادعا شکل مادی به خود بگیرند . تقاضای او رد شد . در همان روز ،

نماینده ویژه ی سازمان ملل که مسئول غذا رسانی به آن میلیون ها گرسنه ی در شرف مرگ بود ، از ایالات متحده در خواست کرد تا برای نجات جان میلیون ها قربانی ، بمباران را متوقف کند . تا جایی که من اطلاع دارم ، این درخواست انعکاس مطبوعاتی پیدا نکرد . سازمان های کمک رسانی مثل OXFAM و امداد مسیحی و دیگران ، به درخواست نماینده سازمان ملل پیوستند . در نیویورک تایمز ، هیچ خبر و گزارشی در این مورد پیدا نمی کنید . فقط نشریه بوستون کلاب ، لابه لای خبر دیگری که مربوط به کشمیر بود ، چند سطری در این باره نوشته بود .

### قتل عام خاموش

بسیار خوب ، می توانیم ادامه بدهیم . این همه ، به ما می گویند که چه اتفاقی دارد می افتد . به نظر می رسد اتفاق در شرف وقوع ، نوعی قتل عام بی سرو صدا باشد . این شناخت ، ضمنا به ما امکان می دهد نگاهی به درون فرهنگ نخبه بیندازیم ؛ فرهنگی که ما بخشی از آنیم . این نگاه ، به ما می گوید اتفاقی دارد می افتد که شاید ما هنوز کم و کیفش را ندانیم ، اما آنچه معلوم است ، این است که نقشه ها را کشیده اند و برنامه هائی را که در چند ماه آینده به قتل عام میلیون ها انسان ره می برد ، ریخته اند . بدون تفسیر و بدون فکر خاصی در مورد آن هم برنامه ریزی کرده اند . یعنی که این طرح ، چه این جا در ایالات متحده ، یا در اروپا ، امری عادی تلقی شده است ؛ و نه البته در سایر نقاط جهان . و نه حتی در بخش وسیعی از اروپا . به همین دلیل ، اگر به مطبوعات ایرلند ، یا اسکاتلند نگاه کنید ، متوجه ی تفاوت واکنش ها می شوید . بسیار خوب . این اتفاقی است که اکنون دارد می افتد . آنچه حالا دارد رخ می دهد ، تا حدود زیادی تحت کنترل ماست . ما خیلی کارها

می توانیم بکنیم که بر این اتفاق اثر بگذاریم . مساله ی ناهنجاری است .

## 2

### چرا این حادثه واقعه ای تاریخی بود ؟

#### حمله به مرزهای ملی

بگذارید تقریبا به پرسش مجزا تری بپردازیم و لحظه ای فراموش نکنیم در قلب جریانی قرار گرفته ایم که ظاهرا قصد کشتن سه تا چهار میلیون انسان را دارد . این انسان ها ، البته آدم های عادی ، یعنی قربانیان طالبان هستند ، نه خود طالبان . برگردیم و پرسش را ببریم روی واقعه ای تاریخی که در یازده سپتامبر 2001 رخ داد . همان طور که گفتم، فکر می کنیم انتخاب عنوان « واقعه ای تاریخی » برای آنچه در یازده سپتامبر اتفاق افتاده ، درست است . البته متاسفانه نه برای آن که سطح واقعه غیر عادی بود و یاد آوری آن ناخوشایند است ، بلکه به خاطر معیار و سطح غیر متعارف آن . گفتم که این واقعه ، بدترین ؛ احتمالا بدترین لحظه ی باج خواهی انسان در هرگونه عمل جنایتکارانه ای، بوده است که تا کنون می شناسیم . این گمان ، ممکن است واقعی باشد . اما جنایات تروریستی دیگری اتفاق افتاده که متاسفانه نتایج هولناک تری داشته است . می شود گفت این یکی واقعه ، به این جهت تاریخی است که تغییری را در پی داشته است . این تغییر ، در جهت تفنگ هائی است که انسان را در ابعاد وسیعی نشانه رفته اند. این ، امر تازه ای است . خیلی هم تازه است. در تاریخ ایالات متحده تازه است .

آخرین باری که مرزهای ملی ایالات متحده مورد حمله قرار گرفتند ، و به همین دلیل مورد تهدید جدی قرار گرفتند ، زمانی بود که بریتانیائی ها در سال

1814 واشینگتن را آتش زدند . از این اتفاق ها بازهم افتاده است که معروف ترین نمونه اش « پرل هاربر » است . اما این مقایسه ی خوبی نیست . در واقعه ی « پرل هاربر » ، ژاپنی ها ؛ هر گونه که در موردشان بیندیشید ، پایگاه های نظامی ایالات متحده را در دو مستعمره بمباران کردند ، نه در مرزهای ایالات متحده . مستعمره هائی که آن ها را به طرز مشمنز کننده ای ، از ساکنانش به یغما برده بودند . قضیه ی واشینگتن اما ، در معیار وسیع و در داخل خاک ایالات متحده اتفاق افتاده بود . ممکن است نمونه های حاشیه ای دیگری را هم بشناسیم ، اما این یکی بی نظیر بود .

در طول نزدیک به دویست سال ، ما که ایالات متحده باشیم ، مردم بومی بسیاری را از سرزمین هاشان بیرون راندیم، یا نابودشان کردیم . میلیون ها انسان را با فتح نیمی از مکزیک به نابودی کشاندیم و سرزمین شان را غارت کردیم . تا امریکای مرکزی و کارائیب و حتی آن سوتر تاختیم ، هاوایی و فیلیپین را فتح کردیم و صدها هزار فیلیپینی را در آن مرحله کشتیم . پس از جنگ جهانی دوم ، توسعه ی طلبی ما در جهان چنان ابعادی پیدا کرد که فراتر از توضیح من است . اما ، همیشه ماجرا از این قرار بود که ما باید دیگران را ، در جایی دیگر می کشتیم . این دیگران بودند که باید قتل عام می شدند ، نه ما ؛ این جا در خاک ایالات متحده .

## اروپا

در مورد اروپا ، داستان بسیار ریشه دارتر است ، برای آن که تاریخ اروپا ، چه بسا هولناکتر از تاریخ ما است . ما ، در واقع شاخه ای از اروپا هستیم . اروپا صدها سال مردم سراسر جهان را قتل عام کرده است . اروپائی ها با

قتل عام جهان را فتح کردند ، نه با دادن شیرینی به بچه ها . در این دوره ، اروپائی ها جنگ های خونینی را تحمل کردند و آدم کش های اروپائی کمر به قتل یکدیگر بستند . این ورزش اصلی در اروپا ، صدها سال باعث قتل عام اروپائی ها شد . دلیلی که در سال 1945 این کشتار به پایان رسید ، هیچ ربطی به دموکراسی و این که دیگر با یکدیگر و ملت های دیگر جنگ نکنند ، نداشت . دلیلش این بود که فهمیدند اگر بار دیگر دست به این بازی بزنند ، فاتحه جهان خوانده خواهد شد . برای آن که اروپائی ها ، از جمله خود ما ، انبوهی از سلاح های انهدامی ساخته بودیم که ناچار بودیم دست از بازی بکشیم . ماجرای این جنگ ها و کشتار ها ، به صدها سال پیش برمی گردد . در قرن هفدهم ، تقریباً چهل در صد مردم آلمان در جنگ از بین رفتند .

اما در تمام این دوره ی هولناک و خونین ، این اروپائی ها بودند که همدیگر را قتل عام می کردند . این اروپائی ها بودند که ملت های دیگر را قتل عام می کردند . کنگو به بلژیک حمله نکرد ، هندوستان به انگلستان حمله نکرد و این الجزیره نبود که به فرانسه حمله کرد . این حمله ها ، یکنواخت و از یک جانب صورت می گرفت . در این میان ، البته استثناهایی هم در سطوح کوچک وجود داشت که در مقایسه با حملات اروپائی ها و ما به سایر نقاط جهان ، به چشم نمی خورد . این ، نخستین تغییر در معادلات جهان است . اولین باری است که تفنگ ها جهت شان را عوض کرده اند . به نظر من به همین دلیل است که شما چنین تفاوت هائی را در واکنش های دو سمت دریای ایرلند ملاحظه می کنید که من اتفاقاً در مصاحبه رادیوهای هردوسو می شنوم . کلمات ، به نسبت این که شما شلاق دست تان باشد ، یا سال ها شلاق خورده باشید، متفاوت اند . کاملاً متفاوت . بنابراین ، فکر می کنم حیرت و تعجبی که در اروپا و انشعاب هایش ؛ مثل ما ، به وجود آمده ، کاملاً قابل فهم است .

این، یک واقعه ی تاریخی است ، اما نه در مقایسه ، بلکه در چیزی دیگر ، و در این دلیل که چرا اغلب نقاط جهان ، کاملاً متفاوت به آن می نگرند . نگرش متفاوت به این دلیل نیست که نسبت به قربانیان عملی شرورانه بی تفاوت باشند، یا نه ، از آن به وحشت افتاده باشند . نتیجه ، البته یکسان است ، اما دلیل اصلی این است که با دید دیگری این واقعه را نظاره می کنند . علت و دلیلی که شاید ما به درک آن علاقه ای داشته باشیم .

### 3

## جنگ علیه تروریسم چیست ؟

برویم سر سومین پرسش : « جنگ علیه تروریسم چیست ؟ » و سنوالی جنبی: « تروریسم چیست ؟ ». به نظر مقام های عالی رتبه ، جنگ علیه تروریسم مبارزه ای علیه نوعی طاعون ، نوعی سرطان و به طور کلی مرضی توصیف شده است که در میان بربرها و « مخالفان فاسد تمدن » گسترش یافته است . خود من هم همین احساس را دارم . آنچه را اکنون می خواهم نقل کنم ، کلماتی هستند که بیست سال پیش از این به زبان رانده شده اند. بیست سال پیش که دولت رونالد ریگان سرکار آمد ، با عناوینی شبیه آنچه گفتم ، اعلام کرد که جنگ با تروریسم ، هسته ی مرکزی سیاست خارجی ایالات متحده است . و ، سیاست خارجی ما بر همین پایه قرار گرفت . دولت ریگان ، این مرض را که « مخالفان فاسد تمدن » گسترده بودند ، با ایجاد شبکه ی بین المللی تروریسم ، در ابعادی وسیع ، در سراسر جهان به وجود آورد که باعث شرارت های گسترده ای در سراسر جهان شد .

## جنگ ریگان – ایالات متحده ، علیه نیکار اگونه

اما من می خواهم فقط موردی را یاد آوری کنم که مو لای درزش نمی رود. یعنی اصلا جای بحث باقی نمی گذارد که بالاترین حد شدت عمل است . موضوع به این جهت غیرقابل بحث است که عالی رتبه ترین داوران بین المللی ، در دادگاه بین المللی ، دادگاه جهانی و شورای امنیت سازمان ملل ، در باره اش قضاوت کرده اند . پس ، این مساله ، دست کم در میان آدم هائی که حداقل علاقه و توجه را به قوانین بین المللی ، حقوق بشر ، عدالت و چیزهای دیگری مثل آن دارند ، غیر قابل انکار است . من این تجربه را اکنون پیش روی شما می گذارم . خود شما می توانید با طرح این سؤال که این واقعیت غیر قابل بحث چند بار در تفسیرهای ماهیانه مطرح شده است ، به ابعاد طبقه بندی مربوط به آن پی ببرید . این نمونه ، نه صرفا به آن دلیل که کاملا روشن و ثابت شده است ، بلکه به این جهت که میزان وفاداری ایالات متحده به قانون و پاسخ این دولت به واقعیت غیر قابل انکار تروریسم بین المللی را به ما نشان می دهد، به بحث ما مربوط می شود . نمونه ی غیرقابل تردیدی که مورد بحث ما است ، بسیار هولناک تر از وقایع یازده سپتامبر بود. منظورم جنگ ریگان – ایالات متحده علیه نیکار اگونه است که ده ها هزار کشته و کشوری ویران از خود به جا گذاشت . آن گونه ویرانی که به این زودی ها هم قابل جبران نخواهد بود .

## پاسخ نیکار اگونه

نیکار اگونه پاسخ داد . اما نه با ریختن بمب برواشینگتن . پاسخ آنان ، ارجاع



این پرونده به دادگاه جهانی ؛ با مدارک و اسناد کافی بود . دادگاه جهانی رسیدگی به پرونده را قبول کرد ، به نفع نیکاراگوئه رای داد ، آن چه را که در حکم خود « استفاده غیر قانونی از زور » نامید ، محکوم کرد ؛ که این خود نامی دیگر برای تروریسم بین المللی است و ، به ایالات متحده دستور داد به این جنایت پایان دهد و پرداخت غرامت سنگینی را بپذیرد . البته ایالات متحده تن به قضاوت و حکم دادگاه جهانی در نداد و رسماً هم اعلام کرد که قضاوت و حکم دادگاه را نمی پذیرد ! ما این گونه به قانون احترام می گذاریم!

پس از آن ، نیکاراگوئه پرونده را به شورای امنیت سازمان ملل کشاند . شورای امنیت هم قطعنامه ای را تنظیم کرد که در آن از همه ی کشورها خواسته بود به قوانین بین المللی احترام بگذارند . در قطعنامه ، نامی از فرد یا کشور خاصی برده نشد ، اما موضوع برای همه قابل فهم بود . ایالات متحده ، قطعنامه را وتو کرد . حالا دیگر ایالات متحده تنها کشوری بود که هم از طرف دادگاه جهانی محکوم به ارتکاب تروریسم بین المللی شده بود ، هم مصوبه شورای امنیت را که از همه کشورها می خواست به قوانین بین المللی احترام بگذارد ، وتو می کرد . در مرحله سوم ، نیکاراگوئه شکایت را به مجمع عمومی سازمان ملل متحد برد که در آن ، به لحاظ فنی وتو وجود ندارد، اما رای منفی ایالات متحده می تواند در واقع همان نقش را بازی می کند . با این حال ، قطعنامه مشابهی از مجمع عمومی گذشت که فقط ایالات متحده ، اسرائیل و السالوادور با آن مخالف بودند .

در مجمع عمومی سال بعد هم ، عین همین داستان تکرار شد ، منتها این بار فقط اسرائیل با ایالات متحده بود . این دو کشور ، به قطعنامه ای که از کشورهای جهان می خواست به قانون بین المللی احترام بگذارند ، رای منفی

دادند . در این مرحله ، هیچ اقدام قانونی دیگری برای نیکار آگوه باقی نمانده بود . نیکار آگوه همه معیارهای قانونی را آزموده بود . از این معیارها و راه کارها ، در جهانی که زور بر آن حاکم است ، کاری بر نمی آید .

این مورد ، غیر قابل انکار است ، اما به هیچ وجه هولناک ترین نیست . فرهنگ و جامعه ما ( ایالات متحده ) ، سرشار از این نمونه ها است . و پر از پرسش هایی که این روزها مطرح می شوند : «آگاهی ما نسبت به همه ی این رویدادها تا چه حد است ؟ چقدر درباره ی این وقایع حرف می زینم ؟ این نمونه ها چه انعکاسی در صفحات اول روزنامه ها دارند ؟ » و این ، تازه آغاز کار است . ایالات متحده در پاسخ به رای دادگاه جهانی و قطعنامه شورای امنیت ، بیدرنگ جنگ هایش را توسعه داد . و چه با سرعت هم . این ، تصمیم کنگره ی ایالات متحده بود . مقیاس ها و مشخصات جنگ هم تغییر کردند . برای نخستین بار دستورهای رسمی صادر می شد : دستورهای رسمی به ارتش تروریست تا با ارتش نیکار آگوه درگیر نشود و به هدف های ضعیف تری ؛ که معنایش مردم بی دفاع بودند ، یورش ببرد . ارتش تروریست ، به آسانی می توانست این فرامین را برای حمله به هدف های غیرنظامی و دوری جستن از ارتش نیکار آگوه اجرا کند . برای آنکه ایالات متحده از هوا برصحنه نظارت کامل داشت ، جا به جایی نیروها و هدف ها را بیدرنگ به ارتش مزدور اطلاع می داد و آنان را به پیشرفته ترین وسایل ارتباطی نیز ، مجهز کرده بود . ارتش مزدور ، نیروی چریکی با معیارهای متعارف نبود . ارتش تحت حمایت امریکا بود که ساختار کاملا نظامی داشت و به وسیله اطلاعات هوایی ایالات متحده ، نقاط تجمع ارتش نیکار آگوه و نقاط خالی از آن را به خوبی می شناخت و می توانست به مجتمع های کشاورزی ، کلینیک ها و نقاط مشابهی که تحت حفاظت ارتش نیکار آگوه

نبودند، حمله کند. این ها بودند هدف های ضعیفی که ارتش مزدور را در امان نگه می داشتند. این ها، فرمان های رسمی بودند.

### این جا ( در ایالات متحده ) چه واکنشی وجود داشت ؟

واکنش چه بود ؟ واقعیت را می دانستند. واکنشی هم در مقابلش وجود داشت. چپ لیبرال، این سیاست را حساس تلقی می کرد. مایکل کینسکی که چپ را در مباحث اصلی نمایندگی می کند، مقاله ای نوشت و در آن تاکید کرد که ما نباید این سیاست را به آن سرعتی که دیدبان حقوق بشر مورد انتقاد قرار داده است، نقد کنیم. کینسکی نوشت «سیاست حساس» باید با تحلیل سود و زیان مورد ارزیابی قرار گیرد. یعنی با این گونه تحلیل که دقیقاً به قول خود او: «مقدار خونی که ریخته می شود و فلاکتی که به بار می آید، باید نسبت به احتمال ایجاد دموکراسی در پایان آن سنجیده شود.» دموکراسی مورد نظر ایالات متحده، همان است که تصاویرش را در کشورهای پیرامونی ملاحظه می کنیم. توجه داشته باشید که ایالات متحده و نخبگان آن، به لحاظ اخلاقی این حق بدهی را دارند که تحلیل هاشان را بنا به انطباق واقعه با سلیقه ها شان تنظیم کنند. واقعه نیکاراگوئه، با سلیقه های اخلاقی شان منطبق بود. این انطباق، کار ساز واقع شد. وقتی که نیکاراگوئه سرانجام در مقابل حملات ابرقدرت پس نشست، مفسران آشکارا و با شرف موفقیت روشی را که قبلاً مورد تائید آنان قرار گرفته بود، ستودند. به عنوان نمونه، نقل قولی از مجله تایمز می کنم که این سیاست را مورد تحسین قرار داد «در هم شکستن اقتصاد و انجام جنگی طولانی و کشنده به نمایندگی از طرف مردم، چندان پیش رفت تا بومی ها خسته شدند و به دست خود، دولتی را که مطابق میل شان نبود، برکنار کردند» این موفقیت که قربانیانی به جا گذاشت،

حداقل هزینه را برای ما در برداشت . پل هائی در هم شکستند ، نیروگاه های برق تخریب شدند ، مزارعی ویران شدند و سرانجام برای کاندیدای ریاست جمهوری نتیجه ای که در پیروزی او موثر بود ، به وجود آمد . به زعم مطبوعات « این ، پایان فقر مردم در نیکاراگوئه بود. » نتیجه ، تیتو ظفرمند نیویورک تایمز از کار در آمد که : « امریکائی ها درشادی به وحدت رسیدند. »

### تروریسم کارساز است - تروریسم سلاح ضعیفی نیست

این فرهنگی است که ما در آن زندگی می کنیم . این فرهنگ ، چند واقعیت را آشکار می کند . یکی از واقعیت ها این است که تروریسم کارساز است . تروریسم شکست نمی خورد . کارساز است . خشونت معمولاً کارساز است . این ، تاریخ جهان است . دوما ، این غلط است که معمولاً می گویند تروریسم سلاح ضعیفی است . این برداشت ، از نظر تحلیلی درست نیست . تروریسم ، مثل سایر ابزارهای خشونت ، مقدماتاً سلاح قدرتمندی است . به این جهت تروریسم را سلاح ضعیف تلقی می کنند که قوی کنترل دستگاه های نظری را به دست دارد و ترور قوی اساساً ترور تلقی نمی شود . این شیوه ، اکنون در سراسر جهان تعمیم یافته است . به نظر من هیچ استثنای تاریخی وجود ندارد . حتی بزرگترین قتل عام های جهانی ، از همین گونه بوده است . نازی ها را در نظر بگیرید . آن ها سعی نمی کردند ترور را از اروپای اشغال شده برچینند . مردم مناطق اشغالی را نسبت به تروریسم پارتیزان ها حفاظت می کردند . جنبش های مقاومت را تروریسم تلقی می کردند . نازی ها ، ظاهراً ضد ترور عمل می کردند . ایالات متحده هم ، اساساً با این تلقی و عمل موافق بود . پس از جنگ ، ایالات متحده درس های بسیاری از روش های ضد ترور

نازی ها در اروپا گرفت . در درجه اول باید بگویم که ایالات متحده این روش ها را جمع آوری کرد و خود ، اغلب علیه همان هدف ها که نیروهای قبلی ی مقاومت بودند ، آن ها را به کارگرفت . ارتش ایالات متحده هم ، آموزش های نازی ها را تدوین کرد ، منتها ، تحلیل هایش گاهی انتقادی بود . انتقاد به ناکافی بودن روش ها . مثلا این که آن کار را درست انجام ندادید ، این کار را درست انجام دادید . اما آن روش ها ، همراه با توصیه های افسران کارشناس آلمانی که به ایالات متحده آورده شده بودند ، تبدیل به دستور کار مبارزه با شورشیان ، عملیات ضد تروریستی و کاهش حجم درگیری ها شدند . این برنامه ها و دستور العمل ها که از تجربه نازی ها حاصل شده است ، امروزه به عنوان دستور کار مورد استفاده قرار می گیرد . بنا براین ، داستان فقط آن نیست که نازی ها چنان کرده باشند . واقعیت این است که آن روش ها ، به وسیله رهبران تمدن غربی به عنوان الگو شناخته شدند . منظور خودمائیم که بعدها خودمان از نازی ها پیشی گرفتیم . تروریسم سلاح ضعیفی نیست ، سلاح کسانی است که عیله « ما » هستند . حالا این « ما » هر که می خواهد باشد . اگر شما نمونه ی تاریخی دیگری دارید که استثناء باشد ، لطفا به من نشانش بدهید .

### طبیعت فرهنگ ما – نگاه ما به تروریسم

از شاخص های جالب توجه طبیعت فرهنگ ؛ فرهنگ عالی ما ، راه و روشی است که در آن همه ی این مسائل مورد اعتنا قرار می گیرند. یکی از این روش ها ، پنهان نگه داشتن خود این شاخص هاست . در این روش ، واقعیات پنهان نگه داشته می شوند . بنابراین ، تقریبا هیچ کس چیزی از آن نشنیده است . و قدرت تبلیغات و دستگاه نظری امریکائی آنقدر قوی است که حتی در

میان قربانیان نیز کاملا شناخته شده است . منظورم این است که وقتی شما در این مورد با مردم آرژانتین حرف می زنید ، باید یادشان بیندازید که برآنان چه رفته است . و از آنان خواهید شنید که آها ، بله ، این اتفاق افتاده بود ، یادمان نبود . سیستم پنهان کاری و پرده پوشی ، بسیار عمیق کار می کند . نتایج بالای انحصار خشونت ، در معیار های ایدئولوژیک می تواند بسیار قدرتمند باشد .

### در باره این نظریه که آیا نیکاراگوئه می توانست حق دفاع از خود را داشته باشد ؟

یکی از نقطه نظرهای روشنگر خود ما در مورد تروریسم ، واکنش نسبت به این نظریه است که آیا نیکاراگوئه می توانست حق دفاع از خود را داشته باشد؟ من از طرق مختلف در این مورد تحقیقاتی کردم . طرح نظریه ی حق نیکاراگوئه در دفاع از خود ، با خشم روبه رو شد . در جریان های اصلی خبری ، هیچ تفسیر و خبری ندیدم که نشان بدهد نیکاراگوئه حق دفاع از خود را داشته است . این واقعیت ، به وسیله دولت ریگان و روش تبلیغاتی دولت او به طریق جالب توجهی مورد بهره برداری قرار گرفت . اگر کسانی از شما در آن زمان بوده اید ، حتما یادتان هست که در این دوره ی مشخص ، شایعاتی در جامعه جریان داشت مبنی بر این که نیکاراگوئه از روسیه هواپیمای جنگنده ی میگ گرفته است . در آن مقطع ، میان بازها و کیوتر ها شکاف افتاده بود . بازها می گفتند : « بسیار خوب ، بمب بریزیم روی سرشان . » کیوترها می گفتند : « دست نگه دارید . بگذارید ببینیم این شایعه درست است ، یا نه . اگر شایعه درست بود ، بمباران شان کنیم . برای این که در آن صورت ، ایالات متحده را تهدید می کنند . » چطور به طور ناگهانی

نیکار آگوه جت میگ از روسیه گرفته است ؟ می خواستند جت جنگنده از کشورهای اروپائی بخرند ، اما ایالات متحده به متحدانش فشار آورد که وسایل دفاعی به آن ها نفروشدند ، برای آن که می خواستند نیکار آگوه به روس ها رو کند . این ، برای مقاصد تبلیغاتی ، دست مایه ی خوبی است . در این صورت ، نیکار آگوه تبدیل به تهدیدی برای ایالات متحده می شد . یادتان باشد که دو روزه می شد از هارلینگن به تکزاس رسید . ما حتی در سال 1985 آماده باش ملی دادیم که باید کشور را از تهدید نیکار آگوه محفوظ بداریم . در این صورت ، بهتر بود که نیکار آگوه در تبلیغات ما از روس ها اسلحه دریافت کند . جت جنگنده چرا می خواستند ؟ خوب ، به همان دلایلی که همین الان عرض کردم .

ایالات متحده حریم هوائی نیکار آگوه را کاملاً تحت پوشش خود داشت . مدام در فضای هوائی نیکار آگوه پرواز می کرد تا بتواند رهنمودهای لازم را برای ارتش تروریست تامین کند و این امکان را برای شان به وجود آورد تا بتوانند هدف های ضعیف را که مورد حمایت ارتش نیکار آگوه قرار نداشتند ، مورد حمله قرار دهند . همه می دانستند که دلیل اصلی همین است . نیکار آگوه ای ها هواپیماهای جنگی را فقط به منظور تهدید امریکا می خواستند ، نه مورد دیگری . اما ، این نظر که نیکار آگوه می تواند اجازه داشته باشد از حریم هوائی خود در مقابل حمله ابر قدرت که تروریست را به سمت حمله به هدف های غیر نظامی هدایت می کند ، دفاع کند ، با اخم و خشم روبه رو می شد . استنثاها بسیار کم اند . شما می دانید که من می توانم سیاهه ای از آن تنظیم کنم . من اصلاً پیشنهاد نمی کنم که حرف های مرا باور کنید . خودتان تحقیق کنید . این تقاضا ، البته مشمول سناتورهای ما هم می شود .

## هندوراس - جان نگرپونته سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد می شود

تصویر دیگری که حاکی از نگاه ما به تروریسم است ، همین حالا دارد اتفاق می افتد . همین چند هفته ی پیش ، ایالات متحده سفیر تازه ای را برای رهبری جنگ عیله تروریسم ، به سازمان ملل متحد فرستاد . او کیست ؟ خوب، اسمش جان نگرپونته است . این آقا ، در اوایل سال های 1980 سفیر ایالات متحده در هندوراس بود . قیل و قال هائی در یک مورد وجود داشت که او باید از آن مطلع می بود ، که حتما بود . این جنجال ها ، مربوط می شد به کشتاری وسیع و شرارتی بی پایان که به وسیله نیروهای امنیتی هندوراس ، به پشتیبانی ایالات متحده ، انجام شده بود . اما ، این فقط بخش کوچکی از واقعیت بود . نگرپونته در هندوراس به فرمانداری معروف بود که اختیارات تام کنسولی دارد . در این موقعیت ، نگرپونته مشاور محلی جنگ تروریستی بود که پایگاهش در هندوراس بود . این ، درست همان موردی بود که دولت او به خاطر آن در دادگاه جهانی محکوم شده بود و بعد هم مصوبه ای دریافت کرده بود که توانسته بود صدور نهائی آن را ، با وتو در شورای امنیت معوق بگذارد . این ، مردی است که همین تازگی ها به سمت سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد منصوب شده است تا جنگ علیه ترور را هدایت کند . حالا ایشان گوش ما را در باره جنگ علیه تروریسم و حرف هائی در باره ی خود ما ، پر می کنند .

تحت شرایطی که انعکاسی خفیف در مطبوعات داشت ، وقتی ایالات متحده دو باره به آن کشور مسلط شد ، قبلا ؛ در سال 1980 ، هندوراس ویران شده بود . هندوراس ، از هر نظری و در هر زاویه ای سقوط کرده بود . با



سلطه ی ایالات متحده ، اقتصاد این کشور به سرعت و شدیداً سیر نزولی پیموده بود. از نظر دموکراتیک و نقطه نظرهای دیگر نیز ، وضع به همین منوال بود . اکنون ، هندوراس در آن نیم کره از جمله فقیرترین کشورهاست .

### **ایالات متحده و بریتانیا از حملات افریقای جنوبی حمایت کردند**

این وقایع ، در سایر نقاط جهان هم اتفاق افتاده است . مثلاً در افریقا . فقط در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان ، حملات افریقای جنوبی به کشورهای همسایه که یک و نیم میلیون کشته و 60 بلیون خسارت در نتیجه ویرانی این کشورها از خود به جا گذاشت ، با حمایت ایالات متحده و بریتانیا صورت پذیرفت . اگر نگاهی به سایر نقاط جهان بیندازیم ، باز هم نمونه های بیشتری پیدا می کنیم .

این ، نخستین جنگ علیه ترور بود که نمونه هائی از آن را به دست دادم . آیا برماست که به این واقعیت ها و مسائل مربوط به آن ها توجه کنیم ؟ به هر حال ، باید متوجه باشیم که از تاریخ باستانی صحبت نمی کنیم . اگر نگاهی به مباحث جاری در مورد جنگ علیه ترور که در صدر مسائل ماه گذشته قرار دارد بیندازیم ، اصلاً نیازی به نمونه های قبلی نخواهیم داشت . به هر حال اما، توجه به حلقه های این زنجیر ، میزان آگاهی ما را غنی تر می کند .

### **هائیتی ، گواتمالا و نیکاراگوئه**

اکنون ، نیکاراگوئه دومین کشور فقیر در نیم کره است . فقیرترین کشور یعنی چه ؟ تنها دورنمای ماجرا نشان می دهد که یکی از این نمونه ها هائیتی است که قربانی دخالت های پی در پی نظامی ایالات متحده در قرن بیستم است. ما ، بکلی هائیتی را ویران کردیم . هائیتی حالا فقیرترین کشور است .

در درجه بندی دخالت های نظامی ، نیکاراگوئه در قرن بیستم در درجه ی دوم قرار می گیرد و دومین کشور از فقیرترین کشورهای نیم کره است . از این بابت ، با گواتمالا رقابت می کند . هر یک ، یا دوسالی یک بار ، جایگاه دومین کشور از میان فقیرترین کشورها تغییر می کند . از این بابت هم این کشورها با یگدیگر رقابت دارند که کدام شان در صدر هدف های دخالت نظامی ایالات متحده قرار می گیرند . از ما خواسته اند فکر کنیم که همه ی این ها ، نوعی اتفاق اند . به ما می گویند فکر کنیم که این وقایع ، هیچ ربطی به وقایع تاریخی ندارند . شاید !

### کلمبیا و ترکیه

به طور کلی در سال 1990 کلمبیا بزرگتری ناقض حقوق بشر است . همچنین کلمبیا در سال 1990 در صدر کشورهای قرار می گیرد که از ایالات متحده کمک نظامی دریافت می کنند تا امور مربوط به ترور و نقض حقوق بشر را اداره کنند . در سال 1999 کلمبیا در دریافت کمک های نظامی از ایالات متحده جایگزین ترکیه می شود و در سطح جهان در رتبه ی اول قرار می گیرد . اسرائیل و مصر هم از جمله ی کشورهای دریافت کننده ی کمک های نظامی ایالات متحده اند که طبقه بندی جداگانه خود را دارند . در واقع ، این حقایق ما را بیشتر نسبت به جنگ جاری علیه ترور آگاه می کنند . چرا چنان سیل عظیمی از کمک های نظامی ایالات متحده به سمت ترکیه جاری بود ؟ اگر توجهی به تسلیحات ایالات متحده ببندازید ، در می یابید که ترکیه همواره از نقاط تمرکز محصولات زرادخانه ایالات متحده بوده است . ترکیه به لحاظ استراتژیک یک عضو ناتو است ، و از این دلایل . اما باید دقت کنیم که جریان اسلحه به سمت ترکیه ، در سال 1984 به سرعت فزونی

گرفت . این مساله هیچ ربطی به جنگ سرد نداشت . منظورم این است که روسیه داشت فرو می ریخت . این کمک های نظامی از سال 1984 تا 1999 به سرعت افزایش یافتند و فقط زمانی که کلمبیا از این بابت در مرتبه ی اول قرار گرفت ، کاهش یافت . از سال 1984 تا 1999 چه اتفاقی افتاد ؟ در سال 1984 ترکیه جنگ تروریستی وسیعی را علیه کردها در مناطق جنوب شرقی این کشور به راه انداخت . این، درست زمانی بود که کمک های اقتصادی و نظامی ایالات متحده به ترکیه شدت گرفت . منظورم از کمک های نظامی ، هفت تیر نیست . هواپیماهای جنگنده ، تانک ، آموزش نظامی و این جور چیزها را می گویم . این کمک های اقتصادی و نظامی زمانی به اوج خود رسیدند که در سال 1990 حکومت بی ترحم ترکیه به اوج درنده خوئی خود رسید . کمک های نظامی و اقتصادی ، این درنده خوئی را تشدید کردند . قله ی این توحش ، سال 1997 بود . در سال 1997 ، میزان کمک های نظامی ایالات متحده به ترکیه ، از مجموعه ی دوره ی 1950 تا 1983 – که معروف به دوره ی جنگ سرد است – بیشتر بود . همین نشان می داد که جنگ سرد اصلا تاثیری در این سیاست نداشت . نتایج این سیاست ، ترسناک بود . این جریان ، به آواره شدن دو تا سه میلیون و بدترین قوم کشی اواخر 1990 انجامید . ده ها هزار انسان کشته و ، 3500 شهر و روستا ویران شدند . این نتیجه ، حتی بدتر از ماجرای کوسوو در بمباران ناتو بود . و ایالات متحده هشتاد در صد تسلیحات را تامین کرد و همزمان با شدت گرفتن قساوت که اوجش در سال 1997 بود ، بازهم در صد بیشتری از تسلیحات جنگی ترکیه را تامین کرد . در سال 1999 این کمک ها کاهش یافت . دلیلش هم این بود که باردیگر ، و طبق معمول ، ترور کارساز افتاد . وقتی ترور را نمایندگان اصلی تروریسم که قدرتمند تر از بقیه اند پیش ببرند ،

ترور کارگر می افتد . بنابراین ، در سال 1999، ترور ترکیه ای ، که البته مثل موارد مشابه در سطح جهان ضد ترور نامیده می شود ، کار خودش را کرد . این بود که ترکیه جای خود را به کلمبیا داد که هنوز جنگ علیه ترور در آن موفقیت آمیز نبود . این گونه بود که کلمبیا در دریافت کمک های نظامی ایالات متحده ، به مقام اول رسید .

### روشنفکران غربی به خود دسته گل می دهند

همه ی این وقایع ، زمانی اتفاق می افتد که در قلب چنین فجایع عظیمی ، روشنفکران غربی از خودشان ممنون می شوند . این روشنفکران ، در تاریخ نظیر ندارند . همه ی شما تبریکات روشنفکران غربی به خودشان را به یاد دارید . همین چند سال پیش بود . روشنفکران غربی شروع کردند به خودستائی و داد سخن دادن در این باب که برای نخستین بار درخشان عمل کرده اند و پای اصول و ارزش ها ایستاده اند . و با این ارزش ها و اصول موهوم برای پایان دادن به رفتارهای غیر انسانی در دوران نوین ، پافشاری کرده اند . و هلهله سردادند که ما مسلما رفتارهای بی رحمانه و خشونت بار و ظلم و ستم را در نزدیک مرزهای ناتو بر نمی تابیم . این خودستائی ها و مفاهیم ، بارها و بارها تکرار شدند . و گفتند ما نه تنها در مرزهای ناتو و نزدیکی این مرزها بی رحمی و رفتارهای غیر انسانی را بر نمی تابیم ، بلکه شدیداً در برابرش می ایستیم . نگاهی دیگر به تمدن غربی و تمدن خود ما ، این است که چگونه این اتفاق افتاده است ؟ سعی کنید نگاه کنید . تکرار نمی کنم . آموزنده است . برای نظام تبلیغاتی که می تواند از این تحلیل ها و برداشت ها در جامعه ی آزاد بهره برداری کند ، شاهکار موثری است . جالب توجه است . من فکر می کنم شما نتوانید چنین حربه ای را حتی در جوامع

توتالیتزر، این گونه موثر بسازید و در اختیار متجاوزان قرار دهید .

### ترکیه سپاسگزار است

ترکیه بسیار خوشحال و سپاسگزار است . همین چند روز پیش ، اجوویت نخست وزیر ترکیه اعلام کرد که ترکیه به ائتلاف علیه ترور خواهد پیوست . نخست وزیر ترکیه ، حتی از بقیه هم سرمستانه تر این پیشنهاد را داد . بقیه که از پیوستن به ائتلاف علیه ترور دم زدند ، لاقول در وهله ی اول نگفتند که نیروی نظامی هم می دهند ، اما اجوویت گفت می دهد . و توضیح داد که چرا . گفت : ما مدیون ایالات متحده هستیم . ایالات متحده تنها کشوری بود که به طور گسترده ای ( به زعم او البته ) در جنگ علیه تروریست ها به ما کمک کرد . ما توانستیم با این کمک ها علیه خشونت ها و بی رحمی های تروریست ها و درگیری های قومی بایستیم . کشورهای دیگر کمک اندکی کردند ، اما عقب نشستند . در حالی که ایالات متحده با اشتیاق و گشاده دستی به یاری ما شتافت و به این جهت مروت نشان داد که سکوت – نوکرآبی می تواند واژه بهتری باشد – طبقات تحصیلکرده مشکل ایجاد کرده بود . به هر صورت ، ترکیه کشور آزادی است . می توانید به گزارش های مربوط به حقوق بشر مراجعه کنید . انواع مدارک در این مورد وجود دارد . ما علیه زورگوئی وارد عمل می شویم و ترکیه از این بابت بسیار خشنود است که با ما همکاری می کند . ترک ها بابت کمک های ما به ما مدیونند و همانگونه که در جنگ علیه صرب ها عمل کردند ، حالا هم به ما سرباز می دهند . باعث مباحثات ترکیه است که از جنگنده های اف 16 خود علیه صرب ها استفاده کرده ، همانگونه که از این جنگنده ها علیه مردم خودش استفاده کرده و ؛ به قول خودشان ، موفق شده است سرانجام تروریست های داخلی را درهم

بکوبد. و ، طبق معمول ، مثل همیشه ، مقاومت به معنی ترور است . در انقلاب امریکا هم همین داستان بود . به هر جا که من نگاه می کنم ، داستان از همین قرار است . آنهایی که انحصار خشونت را در دست دارند ، خود را ضد ترور جا می زنند .

### ائتلاف – مشمول الجزایر ، روسیه ، چین ، اندونزی

حالا دیگر انگیزه ها فعال شده اند و می توانند ائتلافی را که تازه تاسیس شده است ، به سمت سازمان دادن جنگ علیه ترور هدایت کنند . و بسیار جالب است بدانیم که از این ائتلاف چه تعریفی می شود . پس بیائید نگاهی به کریستین ساینس مانیتور بیندازیم . روزنامه خوبی است : یکی از بهترین روزنامه های بین المللی ، با تیراژ خوبی در سراسر جهان . مقاله اصلی ؛ مقاله صفحه اول روزنامه ، در این باره است که ایالات متحده چگونه جنگ علیه ترور را رهبری می کند . می گوید : می دانید که مردم از ایالات متحده بدشان می آمد ، اما حالا کم کم دارند به آن احترام می گذارند . هر چه باشد ، جنگ علیه ترور را رهبری می کند . مثال اصلی روزنامه هم ، که در واقع مثال جدی روزنامه است ، الجزایر است . بقیه مثال ها که شوخی است . می نویسند الجزیره به طور شورانگیزی متوجه جنگ ایالات متحده علیه ترور است . آدمی که این مقاله را نوشته است ، کارشناس امور افریقا است . این آدم باید بداند که الجزیره یکی از شرورترین کشورهای تروریست جهان است و واقعیت این است که در چند سال گذشته ، هولناک ترین ترورها را علیه مردم خودش سازمان داده است . این واقعیت ، چندی در پرده مانده بود . اما سر انجام به وسیله کسانی که ارتش الجزیره معیوب شان کرده بود ، در فرانسه افشا شد . همه جا ؛ در انگلستان و جاهای دیگر نیز ، این راز از پرده بیرون

افتاده است . اما این جا ؛ در ایالات متحده ، ما به خود می بالیم که تروریست ترین کشور جهان حالا دارد با شور و اشتیاق به جنگ ایالات متحده علیه ترور خوشامد می گوید و در واقع دارد کیف می کند که ایالات متحده رهبری جنگ را به عهده گرفته است . این ، نشان می دهد که ما چه محبوبیتی به هم زده ایم !

اگر با دقت به ائتلافی که علیه ترور شکل گرفته است نگاه کنید ، متوجه نکات بیشتری از این دست می شوید . یکی از اعضای پیشاهنگ این ائتلاف ، روسیه است که از حمایت ایالات متحده از ترورهای جنایتکارانه اش در چین؛ به جای انتقاد از این اقدامات ، برخوردار است . چین هم با اشتیاق به این ائتلاف پیوسته است . چین هم مسرور است که اقدامات بی رحمانه اش علیه مسلمانان غرب چین ، مورد پشتیبانی قرار گرفته است . همانطور که قبلا اشاره کردم ، ترکیه هم از حضور در جنگ علیه ترور خشنود است . ترک ها در این کار تخصص دارند . اندونزی سراز پا نمی شناسد که در سرکوبی مبارزان « آچه » و نقاط دیگر ، حمایت های بیشتری از ایالات متحده خواهد گرفت . حالا می توانیم گشتی در این سیاهه بزنیم . سیاهه ی کشورهای که به ائتلاف علیه ترور پیوسته اند ، بسیار هیجان انگیز است . خصلت های عمومی این کشورها ، یکسان است . اعضای این ائتلاف ، بدون تردید پیشاهنگان کشورهای تروریست در جهان اند . این کشورها را ، حالا قهرمان جهان رهبری می کند .

### تروریسم چیست ؟

حالا برگردیم به این پرسش که تروریسم چیست ؟ تصور می کنم متوجه پرسش شده باشیم . تروریسم چیست ؟ خوب ، پاسخ های ساده ای برای این

پرسش وجود دارد . البته یک تعریف رسمی هم وجود دارد . می توانید این تعریف رسمی را در قانون ایالات متحده ، یا در دستور العمل های آموزشی ارتش ایالات متحده پیدا کنید . یکی از تعریف های کوتاهی که در کتاب های آموزشی ارتش ایالات متحده مشاهده می شود ، این است که ترور استفاده ی محاسبه شده از خشونت ، یا تهدید به خشونت ، برای دست یافتن به هدف های سیاسی ، ایدئولوژی مذهبی از طریق مرعوب کردن ، اعمال فشار ، یا تخریب تدریجی ترس و وحشت است . این تروریسم است . تعریف بسیار جامع جا افتاده ای است . فکر می کنم پذیرش آن ، کاملاً منطقی است . مساله این است که نمی توانیم این تعریف را بپذیریم ، چون اگر آن را بپذیریم ، به نتایج غلطی می رسیم . مثلاً ، همه نتایجی که من آن ها را در این بحث مرور کرده ام . همین حالا سازمان ملل دارد می کوشد پیمان جامعی را در مورد تروریسم تنظیم کند . اگر دقت کرده باشید ، وقتی کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد نامزد جایزه نوبل شد ، روز بعدش خبر دادند که گفته است ما وقت مان را نباید برای تنظیم این پیمان تلف کنیم و بهتر است سرو ته قضیه را هم بیاوریم! اما این جا مساله ای به وجود می آید . اگر شما تعریف رسمی از تروریسم را در پیمان جامعی بگنجانید ، کاملاً به نتایج غلطی می رسید . پس نمی شود این کار را کرد . در واقع باید بگوئیم که کار از این هم خراب تر خواهد شد .

اگر در تعریف « کاهش شدت درگیری » که سیاست رسمی امریکاست باریک شوید ، متوجه می شوید عین عبارتی است که همین الان خواندم . در واقع کاهش شدت کشمکش ، درست اسم دیگر تروریسم است . تا جایی که من می دانم، به همین جهت است که همه ی کشورها ، اسم همه ی عملیات هولناک خود را ضد تروریسم می گذارند . ما ، در ایالات متحده ، اسمش را ضد شورش ، یا کاهش شدت درگیری گذاشته ایم . بنابراین ، مساله بسیار



جدی است و شما نمی توانید از تعریف رسمی استفاده کنید . پس باید مواظب باشید تعریفی پیدا کنید که به نتایج غلط ره نبرد !

### چرا ایالات متحده و اسرائیل علیه قطعنامه ای که تروریسم را محکوم کرد رای مخالف دادند ؟

مسائل دیگری هم وجود دارند . بعضی از این مسائل در دسامبر 1987 ، در اوج نخستین جنگ علیه تروریسم به وجود آمدند . این ، زمانی است که دلهره و اضطراب طاعون داشت اوج می گرفت . مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه ای بسیار قوی را علیه تروریسم به تصویب رساند که در آن ، طاعون را در همه ی ابعادش محکوم کرده بود و از همه کشورها خواسته بود تا آن را به هر طریق ممکن محکوم کنند . قطعنامه با اکثریت قاطع به تصویب رسید . هندوراس رای ممتنع داد . دو کشور ؛ همان دو کشور همیشگی ، رای مخالف دادند : ایالات متحده و اسرائیل . چرا ایالات متحده و اسرائیل باید به پراهمیت ترین قطعنامه سازمان ملل متحد که تروریسم را با قوی ترین لحن محکوم می کرد و شرطی عمده را در آن گنجانده بود ، رای مخالف می دادند؟ در آن قطعنامه شرط هائی وجود داشت که دستور کار دولت ریگان بود . خوب ، دلیل خاصی برای این مخالفت وجود دارد . در این قطعنامه بلند بالا ، فزازی وجود دارد که می گوید هیچ موردی در آن ، حق مبارزه ی مردم علیه نژاد پرستی ، رژیم های استعماری و اشغال نظامی کشورهای خارجی و تعمیق و توسعه مقاومت به کمک سایر کشورها را ، نقض نمی کند . بدیهی است که ایالات متحده و اسرائیل نمی توانند چنین شرطی را بپذیرند و به آن رای موافق بدهند . اصلی ترین دلیلی که مانع موافقت با این ماده در آن روز می شد ، افریقای جنوبی بود . افریقای جنوبی متحد این دو کشور بود . یعنی ،

رسمای متحد خوانده می شد . در افریقا نیروی تروریست وجود داشت . اسمش کنگره ی ملی افریقا بود . این کنگره ، رسمای قوای تروریست بود . افریقای جنوبی ، متحد ما بود و ما مسلما نمی توانستیم عملیات یک گروه تروریستی علیه رژیم نژاد پرست را حمایت کنیم . غیر ممکن بود .

البته نمونه ی دیگری هم وجود دارد . اسم این نمونه مناطق تحت اشغال اسرائیل است که الان سی و پنجمین سال خود را می گذراند . این اشغال ، تحت حمایت ایالات متحده است که اکنون سی سال است دست یافتن به راه حل سیاسی را مسدود کرده است . هنوز هم ، در بر همان پاشنه می چرخد . مگر می شود با آن مخالفت کنیم ! در همین حال ، نمونه دیگری هم داریم . اسرائیل جنوب لبنان را اشغال کرده بود و مورد تهاجم جریانی بود که ایالات متحده آن را نیروی تروریست می شناسد . حزب الله . و این نیروی تروریست موفق شده است اسرائیل را از جنوب لبنان به عقب براند . و ما نمی توانیم به کسی اجازه بدهیم علیه آن گونه اشغال نظامی که مورد حمایت ماست ، بجنگد . بنابراین ، ایالات متحده و اسرائیل باید به قطعنامه ی پراهمیت سازمان ملل متحد رای مخالف می دادند . قبلا گفته ام که رای مخالف ایالات متحده ، در اصل همان وتو است . این ، تازه نصف داستان است . کل داستان این است که ایالات متحده این قطعنامه را به کلی در تاریخ وتو کرد . از تاریخ حذف کرد . به این ترتیب ، هیچ یک از این وقایع را نه جایی گزارش کردند ، نه نامی از آن در گزارش سالیانه ی تروریسم بردند . حتی اگر به تحقیقات دانشگاهی در مورد تروریسم نگاهی بیندازید ، به هیچ یک از مواردی که توضیح دادم ، برنخواهید خورد . دلیلش این است که تیغ در دست زنگی مست است . باید با دقت تعریف ها را بشکافید و در تحقیقات علمی باریک شوید تا به نتایج درستی برسید . در غیر این صورت ، نتیجه ی کار شما تحقیق قابل احترام و

روزنامه نگاری سالم از کار در نخواهد آمد . مسائلی وجود دارند که مانع کوشش های ما برای تدوین تعریفی جامع از تروریسم می شوند . شاید لازم باشد که اقدام به تشکیل کنفرانس دانشگاهی کنیم تا ببینیم می توانیم تعریف سالمی از تروریسم پیدا کنیم و از این طریق به پاسخ های درستی برسیم ؟ کار آسانی نیست .

#### 4

### سرچشمه های جنایت یازده سپتامبر چیست ؟

این بحث را همین جا ببندیم و برگردیم به پرسش چهارم : سرچشمه های جنایات یازده سپتامبر کدام اند ؟ این جا باید تفاوتی میانی دو مقوله ی متفاوت قائل شویم . یکی از این مقوله ها ، عوامل کنونی جنایت است . آن یکی ، تمرکز نوعی موافقت و همدلی است که بعضی وقت ها ، حتی در میان مردمی که شدیداً با جنایت و اقدام به عمل جنایتکارانه مخالف اند ، به وجود می آید . این ها ، دو طبقه بندی کاملاً متفاوت اند .

### مقوله ی اول : مرتکبین احتمالی

در رابطه با کسانی که مرتکب جنایت شده اند ، قدر مسلم آن است که ما هنوز هیچ اطمینانی نداریم . ایالات متحده قادر نیست ، یا نمی تواند هیچ مدرک قانع کننده ای به دست بدهد . یکی دو هفته پیش ، تونی بلر ( نخست وزیر بریتانیا) سعی کرد نمایشی را به اجرا بگذارد . من واقعا نمی دانم هدف او از ارائه ی این نمایش چه بود . شاید به این جهت بود که به نظر برسد ایالات متحده مانع انتشار بعضی مدارک شده که افشا شدنی نیستند ، یا این که تونی بلر می تواند مساله را با ژست های سبک چرچیل حل کند ، یا هر علت دیگری . در هر

صورت ، آنچه مربوط به دلایل روابط عمومی می شد ، این بود که اظهارات تونی بلر آنقدر پوچ بود که پوچی آن توی ذوق می زد . تا حدی که ، مثلا وال استریت جورنال یکی از جدی ترین روزنامه ها ، مقاله کوچکی داشت که می گفت مدرک دندان گیری در دست نیست ، بعد هم به نقل از یک مقام عالی‌رتبه ی ایالات متحده نوشته بود که فرقی نمی کند مدرکی وجود داشته باشد، یا نه، به هر حال عملی که باید انجام شود ، صورت خواهد گرفت . بنابراین ، اصلا چه دلیلی دارد که نگران مدرک باشند ؟ مطبوعات ایدئولوژیکی مثل نیویورک تایمز و سایرین هم تیتراهای بزرگی درباره مدرک در صفحه اول زده بودند . اما ، واکنش وال استریت جورنال استدلالی تر بود و اگر به مثلا مدرک نگاه کنید ، متوجه می شوید چرا . اما بیائید فرض کنیم که واقعی بود . در این صورت ، تعجب می کنم که مدرک چقدر ضعیف بود . شما حتی بدون داشتن دستگاه اطلاعاتی ، از آن بهتر می توانید مدرک بیاورید . در واقع یادتان باشد که این مدرک پس از هفته ها تحقیق و کارفوق العاده که از آن فشرده تر در طول تاریخ دستگاه های اطلاعاتی نظیر نداشته ، سرهم بندی شده بود . و در نظر اول ، حتی پیش از آن که چیز دیگری دست تان باشد ، خیلی قوی می رسید . موضوع به همان نظر اولیه ای هم ختم شد که از آن شروع شده بود . بنابراین ، بگذارید تصور کنیم که واقعی است .

بیائید فرض کنیم که در روز اول ، موضوع کاملا بدیهی بود ، و هنوز هم هست ؛ که عوامل یازده سپتامبر ؛ آن گونه که این جا می گویند ، مسلمانان تند رو بودند ، بنیادگرایان شبکه ی اسلامی بودند که بدون تردید شبکه ی بن لادن مهمترین بخش آن بود . البته کسی نمی داند که دست آن ها در کار بوده است ، یا نه . لابد اهمیت چندانی هم ندارد .

## آن عوامل از کجا آمده بودند ؟

آن شبکه ها ، زمینه اند . اما از کجا آمده بودند ؟ ما همه چیز را می دانیم . هیچ کس بهتر از سازمان سیا اطلاعات ندارد ، برای این که آن ها را از مدت ها پیش تربیت کرده بوده . آن ها را سی آی ا از سال های 1980 دورهم جمع کرده بود و در نقاط مختلف سازمان داده بود : پاکستان ، بریتانیا ، فرانسه ، عربستان سعودی و مصر . چین هم در گیر قضیه بود . چینی ها حتی پیش از این تاریخ در گیر قضیه بودند . شاید هم از سال 1978 . هدف هم این بود که روس ها ، این دشمن مشترک را به ستوه آورند . به قول برژینسکی مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر ، ایالات متحده در اواسط 1979 درگیر قضیه شد . برای آن که توالی تاریخ ها را درست بگوئیم ، یادتان می آید که روسیه در دسامبر 1979 به افغانستان حمله کرد . بنا به گزارش برژینسکی ، حمایت ایالات متحده از مجاهدین در جنگ علیه دولت ، شش ماه پیش از آن آغاز شده بود . برژینسکی ، در متن این گزارش ، خیلی هم پز این حمایت را می دهد . مشاور امنیت ملی جیمی کارتر می نویسد : ما روس ها را به تله ی افغانی ها فرستادیم . با حمایت از مجاهدین ، وادارشان کردیم تجاوز نظامی کنند و به تله بیفتند . در این صورت ، می توانستیم ارتش مزدور مخوف را توسعه بدهیم .

فکر نکنید ارتش کوچکی بود ، نه ، صدهزار مرد جنگی از بهترین آدم کش هائی را که ممکن بود ، از میان متعصب ترین تند روهای اسلامی شمال آفریقا ، عربستان سعودی و ... هر جایی که می شد پیداشان کرد ، جمع کرده بودیم . عموماً آن ها را افغانی معرفی می کردیم ، اما بسیاری شان ؛ مثل بن لادن ، افغانی نبودند . آنها را سی آی ا و دوستانش ، از اقصی نقاط جهان

اسلامی پیدا کرده بودند . من نمی دانم که برژینسکی واقعبیت را می گوید ، یا نه . شاید هم لاف زده باشد . ظاهراً که خیلی از این کار به خود می بالد و ضمناً نتایج این برنامه را هم می داند . شاید هم درست باشد . اگر روزی مدارک را علنی کنند ، متوجه خواهیم شد که لاف زده ، یا واقعبیت را گفته است . به هر حال، دریافت او همین بود که گفتم .

در ژانویه 1980 ، دیگر تردیدی نمی شود کرد که ایالات متحده افغانی ها و آن ارتش پر جمعیت را ساخته و پرداخته است تا حد اکثر در دسر را برای روس ها ایجاد کند . برای افغانی ها کاملاً قانونی بود که با متجاوزان روسی بجنگند . اما دخالت نظامی مستقیم ایالات متحده کمکی به افغانی ها نمی کرد . در واقع ، این اقدام به ویرانی هرچه بیشتر افغانستان ره می برد ، اما باعث عقب نشستن روس ها می شد ؛ اگر چه بسیاری از تحلیل گران معتقدند که دخالت مستقیم نظامی ، عقب نشینی روس ها را به تاخیر می انداخت ، برای این که به هر حال ، روس ها می خواستند از افغانستان خارج شوند . به هر صورت ، روسیه عقب نشست .

در عین حال ، نیروی تروریستی ساخت سی آی ا که به وسیله آن ها سازماندهی ، مسلح و آموزش داده شده بود ، همزمان دنبال دستور کار و هدف های خودش هم بود . این مسأله اصلاً هم محرمانه نبود . یکی از اولین عملیات مجاهدین از این قماش ، قتل رئیس جمهوری مصر در سال 1981 بود که خود از تولیدات بسیار شیفته ی ایالات متحده بود . در سال 1983 ، یک بمب گذار انتحاری – که هنوز وضع او روشن نیست و کسی نمی داند ارتباط مستقیمی با سی آی ا داشته است ، یا نه – باعث خروج نظامیان ایالات متحده از لبنان شد . مجاهدین دستور کار خود را داشتند . ایالات متحده خشنود بود که آن ها را برای هدف مورد نظر خود به جنگ کشانده است ، اما ، آن

ها در عین حال کار خودشان را می کردند. مجاهدین ساخت ایالات متحده ، خیلی هم در این مورد شفاف عمل می کردند . پس از 1989 که روس ها از افغانستان خارج شدند ، مجاهدین به منطقه دیگری منتقل شدند . پس از آن ، صدای جنگ شان از چین در آمد ، از غرب چین ، بوسنی ، کشمیر ، جنوب شرقی آسیا ، شمال افریقا و همه جا .

### به صراحت حرف شان را می زنند

آن ها بدون پرده پوشی به ما می گویند که چه فکری در سردارند . به صدای بلند هم می گویند . ایالات متحده می خواهد تنها تلویزیون آزاد جهان عرب را خاموش کند . برای آن که این تلویزیون هرگونه خبر و مطلبی را ، از آنچه مربوط به کولین پاول تا اسامه بن لادن است ، پخش می کند . بنابراین ، ایالات متحده به آن دسته از رژیم های سرکوبگر عربی پیوسته است که می خواهند این کانال را به کلی خفه کنند . اما ، به هر صورت ، اگر به این تلویزیون ، و به حرف های بن لادن گوش کنید ، ارزشش را دارد . مصاحبه های بسیاری از بن لادن را این کانال پخش می کند . و بسیاری از مصاحبه های خبرنگاران سرشناس غربی انجام می دهند ، از این کانال پخش می شود ( منظور تلویزیون الجزیره است . م ) اگر نخواهید صدای بن لادن را بشنوید ، می توانید مصاحبه های رابرت فیسک و آنهای دیگر را بشنوید . حرف های بن لادن تا مدتی طولانی ثابت است . حرفش تا مدتی طولانی ، با عملی که انجام می دهد منطبق است . همه چیز را هم ، خیلی فصیح بیان می کند . کاملا شفاف . به هردلیلی ، باید حرف هایش را جدی گرفت . می گویند درصاف مقدم دشمنان شان رژیم های فاسد و بی رحم عرب قرار دارند . وقتی این حرف ها را می زنند ، صدای شان در جهان عرب می پیچد . آن ها به ما

می گویند که می خواهند به جای این حکومت ها ، دولت های اسلامی بگذارند. بلند و صریح هم می گویند . این جاست که مردم منطقه را از دست می دهند.

اما ، تا آن زمان ، مردم با آنها هستند . به نظر آنان ، حتی عربستان سعودی که به عقیده من تندروترین کشور بنیادگرای جهان است ؛ و چیزی از طالبان کم ندارد ، به حد کافی اسلامی نیست . در آن مرحله ، از حمایت اندکی برخوردارند، اما تا آن مرحله ، از پشتیبانی خوبی برخوردارند . آن ها ، حتی می گویند که از مسلمانان نقاط دیگر هم دفاع می کنند . از روسیه همانقدر نفرت دارند که از سم کشنده ، اما به محض آن که روسها از افغانستان خارج شدند ، عملیات تروریستی خود در روسیه را متوقف کردند و متوجه ایالات متحده شدند که سازمان جاسوسی اش سیا از آن ها در جنگ علیه روسیه پشتیبانی کرده بود . البته این پشتیبانی فقط در رابطه با افغانستان هم نبود . آنان در چین هم مشغول بودند ، اما جنگ اصلی شان علیه تجاوز نظامی روسیه به افغانستان بود . به هر حال ، همانگونه که قبلا گفتم، همه جا حاضر بودند . اینان فکر خود را به صراحت بیان می کنند که دارند از مسلمانان در برابر کفار دفاع می کنند . در این مورد شفاف سخن می گویند و همین کار را هم دارند انجام می دهند .

### چرا علیه ایالات متحده چرخیدند

حالا ببینیم چه شد که تولید امریکائی علیه ایالات متحده چرخید ؟ این چرخش ، باید مربوط به این باشد که تندروها ی مورد حمایت ما ، می گویند ایالات متحده عربستان سعودی را اشغال کرده است . در سال 1990، ایالات متحده در عربستان سعودی پایگاه های نظامی ثابتی ساخت که از نقطه نظر آن ها ،



نه تنها با اشغال افغانستان توسط روس ها قابل مقایسه است ، بلکه عربستان اهمیت بیشتری هم نسبت به افغانستان دارد . عربستان خانه ی خدا و مقدس ترین منطقه ی اسلامی است . در این مرحله ، و با چنین برداشتی بود که مجاهدین اسلامی دست پرورده ی ایالات متحده ، خود را علیه سازندگان شان سازمان دهی کردند . اگر مروری در اخبار بکنید ، متوجه می شوید که در سال 1993 اقدام به انفجار مرکز تجارت جهانی ( WTC ) کردند . هواپیماها قرار بود ساختمان سازمان ملل متحد و تونل های هلند و لینکلن و ساختمان اف بی آی را منفجر کنند . فکر می کنم بخش های دیگری هم در فهرست شان بود . قسمتی از نقشه را پیش رفتند ، اما نتوانستند همه ی نقشه را پیاده کنند . یکی از افرادی که بالاخره ، در میان کسان دیگری ، به همین دلیل به زندان افتاد ، با موافقت اداره مهاجرت به ایالات متحده آورده شد بود . این مظنون ، از دخالت سی آی ا که می خواست به دوستانش کمک کند ، تشکر کرده بود . چند سال بعد ، همو سرانجام مرکز تجارت جهانی را به هوا فرستاد . این داستان ، همیشه به همین صورت ها اتفاق افتاده و ادامه یافته است . نمی خواهم فهرست را زیر و رو کنم ، اما اگر گشتی بزنیم ، به همین نتیجه می رسیم . این نتیجه ، در فهرست مورد نظر ما ، با کلمات واضحی توضیح داده شده است . الان بیست سال است که این تصویر یکنواخت تکرار می شود و زاویه ی پنهانی هم در آن وجود ندارد . هیچ دلیلی ندارد که ما این تصویر را جدی نگیریم . این ، نخستین طبقه بندی مربوط به شناخت عوامل یازده سپتامبر است .

**طبقه بندی دوم : منابع پشتیبانی**

منبع حمایت کجاست؟ فکر نمی‌کنم پی بردن به آن چندان دشوار باشد. یکی از اتفاقات خوبی که پس از یازده سپتامبر افتاده است، این است که بعضی نشریات و پاره‌ای مباحث جاری، شروع کردند به پرداختن به همین پرسش‌ها. به نظر من بهترین روزنامه‌ای که به این مساله پرداخته، وال استریت جورنال است که به‌طور جدی در پی خبرها و گزارش‌ها و اطلاعات وسیعی برآمده است تا به این پاسخ برسد که چرا مردم منطقه، با وجودی که با بن لادن مخالفند، از او پشتیبانی می‌کنند و او را؛ به قول یکی از نویسندگان، شعور آگاه اسلام می‌دانند. البته وال استریت جورنال و سایر جریان‌های اصلی خبری، نظر مردم را مورد بررسی قرار نمی‌دهند، بلکه نقطه نظرها و عقاید دوستانی مثل بانکداران، حرفه‌ای‌ها، وکلای بین‌المللی و کاسبکاران نزدیک به ایالات متحده را بررسی می‌کنند. گاهی هم می‌روند سراغ مشتری‌های مک‌دونالد - که این جا رستوران ترو تمیزی است - و با آنها که لباس‌های رویائی‌ی امریکائی می‌پوشند، مصاحبه‌ای می‌کنند. این‌ها مردمی هستند که برای مصاحبه انتخاب‌شان می‌کنند تا از وضع و حال و نقطه نظرشان آگاه شوند. دریافت‌های اینان، بسیار روشن، شفاف و در بسیاری موارد هماهنگ با پیام‌های بن لادن و دیگران است. مصاحبه‌شوندگان مک‌دونالدی از حمایت ایالات متحده از رژیم‌های خود رای و وحشی‌خشمگین‌اند، به دخالت‌هایی که برای دموکراسی راه‌بندان ایجاد می‌کنند، معترض‌اند، از دخالت‌های ایالات متحده در بازداشتن رشد اقتصادی شکایت دارند، به سیاست‌های ایالات متحده در نابود کردن جامعه مدنی در زمانی که صدام حسین را تقویت می‌کردند، اعتراض دارند و، حتی اگر ما با آن موافق نباشیم، یادشان می‌آید که ایالات متحده و بریتانیا، درست در زمانی که صدام حسین کردها را با گاز قتل‌عام کرده بود، از او حمایت می‌

کردند ، بن لادن را خودشان ساختند و پرداختند و مطرح کردند و ، حتی اگر ما نخواهیم چنین تصویری وجود داشته باشد ، می گویند بن لادن را در هماهنگی با برنامه های خودشان بالا آوردند . البته پشتیبانی ایالات متحده از اسرائیل در آن اشغال خسونت بار و وحشیانه را نیز ، محکوم می کنند . الان سی و پنج سال از آن عملیات اشغالگرانه می گذرد. اقتصاد اصلی را ایالات متحده تامین می کرد . از حمایت های نظامی و سیاسی هم که دریغی نداشت ، و هنوز هم ندارد . مردم ، این حقایق را می دانند ، و با آن مخالف اند . بخصوص وقتی که این سیاست ها را ، با سیاست کنونی ایالات متحده در عراق که جامعه مدنی را نابود کرده است ، منطبق می کنند . این ها ، دلایل تند و تیز مردمند . وقتی بن لادن آن پیام ها را با آن دلایل می فرستد ، مردم آن را می پذیرند و از آن پشتیبانی می کنند .

چنین است طرز فکر مردم ، و حداقل مردم تحصیلکرده ی لیبرال . این مردم ، خطوط زیر را که عمدتا از طرف لیبرال های چپ در مطبوعات مطرح می شود ، دوست دارند . من در این مورد مطالعات کافی نداشته ام ، اما فکر می کنم عقاید دست راستی ها صادقانه تر باشد . اما ، اگر مثلا به نیویورک تایمز در مورد عقاید نوع اول نگاه کنید ، متوجه می شوید که اداره کننده ی خط رونالد استیل روشنفکر متعلق به طیف چپ لیبرال است . او می پرسد : « چرا این ها از ما نفرت دارند ؟ » و خودش پاسخ می دهد : « آن ها به این دلیل از ما نفرت دارند که ما مدافع اصول دنیای جدید سرمایه داری ، اصول آزادی و استقلال فردی ، حکومت غیر مذهبی و دموکراسی ؛ که در همه جای جهان باید به صورت اصل در آید ، هستیم . »

به این دلیل است که آن ها از ما نفرت دارند . در همان روزی که چنین مطلبی چاپ می شود ، همان وال استریت جورنال نقطه نظرهای بانکداران ،

حرفه ای ها و وکلای بین المللی مربوط به منطقه را منعکس می کند و می نویسد: « ببینید ، ما به این دلیل از شما نفرت داریم که راه را بر دموکراسی بسته اید ، جلو توسعه اقتصادی را گرفته اید ، از رژیم های بی رحم و تروریست حمایت می کنید و این سیاست هولناک را بی وقفه در منطقه پیش می برید . »

چند روز بعد ، آنتونی له ویس که در طیف چپ حرکت می کند ، توضیح می دهد که تروریست کاری جز نفی اصول و پوچ نگری ندارد و ما دست به هرکاری بزنیم ، در معیارهای او اثر نمی گذارد . آنتونی له ویس می گوید : « تنها نتیجه ی اقدامات ما که می تواند زیان بخش باشد ، این است که ورود عرب ها به ائتلاف برای کوشش های ضد تروریسم را دشوارتر می کند . هر کار دیگری که ما بکنیم ، عملا نامربوط است . »

خوب ، می دانید که این ها فواید نوعی دلخوشی است . به این ترتیب ، احساس خوبی نسبت به خودتان خواهید داشت و پی خواهید برد که چقدر محشر تشریف دارید . از خودتان متشکر می شوید و می توانید از زیر بار نتایج کارشانه خالی کنید . طفره رفتن تسلی بخش است ، اما چند تا عیب دارد . اولین اشکال این است که به کلی مغایر همه دانسته های ماست . ایراد دومش این است که راه و روش کاملی است برای شدت دادن به دایره ی خشونت . اگر بخواهید سرتان را مثل کبک زیر برف بکنید و چنین وانمود کنید که آنان به این جهت از ما نفرت دارند که با جهانی شدن سرمایه مخالف اند ، باید از خود بپرسید که پس چرا انورسادات رئیس جمهوری مصر را بیست سال پیش کشتند؟ چرا با روسیه جنگیدند ؟ و چرا سعی کردند در سال 1993 مرکز تجارت جهانی را منفجر کنند . این ها همان مردمی هستند که در قلب جهانی شدن سرمایه قرار دارند ، اما اگر شما بخواهید چنین مساله ای را باور کنید ،

البته که می خواهید به خود دلخوشی بدهید . مهم این است که باور کنیم خشونت دارد اوج می گیرد . این خشونت قبیله ای است . شما در مورد من عملی را انجام دادید ، من بدتر از آن با شما می کنم . هیچ اهمیتی هم به دلایل کار نمی دهم . این راه را باید سیخکی به پیش ببریم . تنها راهش هم ، همین است . این نظریه ی بی برو برگرد چپ لیبرال است .

## 5

### چاره های سیاست کار چیست ؟

تدابیر سیاست کار چیست ؟ راه کارهای مختلفی وجود دارند . یکی از این سیاست های ناچیز ، از همان آغاز ، توصیه ی پاپ بود . واتیکان ، پس از واقعه ی یازده سپتامبر ، بیدرنگ واکنش نشان داد که جنایت تروریستی هولناکی اتفاق افتاده است . در مواردی که جنایتی اتفاق می افتد ، شما سعی می کنید عوامل جنایت را پیدا کنید ، آن ها را به دست عدالت بسپارید و محاکمه شان کنید . نمی آئید آدم های بی گناه را بکشید . مثلا ، اگر کسی به خانه ی من دستبرد می زند ، و من گمان می کنم دزد آدمی است که در همسایگی زندگی می کند ، نمی روم تفنگ بردارم همه همسایه ها را بکشم . با عمل جنایتکارانه ، این گونه برخورد نمی کنند ؛ حالا می خواهد عمل جنایتکارانه ی کوچکی مثل همین دزدی باشد ، یا عمل جنایتکارانه ی بزرگی مثل جنگ تروریستی ایالات متحده در نیکاراگوئه و سایر موارد مشابه . در این مورد ، مقدماتی وجود دارد . من نیکاراگوئه را به عنوان کشوری که قوانین خود را دارد ( و به همین جهت ما باید ویرانش می کردیم ) اسم بردم که اصول درستی را دنبال کرد . البته این قوانین و اصول ره به جایی نبردند ، چون در مقابل قدرتی قرار داشتند که اجازه نمی داد توجهی به مقدمات قانونی

و اصولی بشود. با این حال، اگر ایالات متحده قرار بود آن ها را تعقیب کند، کسی جلو دارش نبود. در واقع، همه تحسین اش هم می کردند. زمینه ها و مقدمات دیگری هم وجود دارند البته.

### بمب های ارتش آزادیبخش ایرلند در لندن

وقتی ارتش آزادیبخش ایرلند در لندن بمب گذاری کرد، که البته این عمل به طورمستمر انجام می گیرد، یکی از پاسخ های ممکن این بود که بریتانیا بوستون را ویران کند. برای این که بوستن قوی ترین تامین کننده ی مالی آن ها بود. و البته بلفاست غربی را هم در هم بکوبد. خوب، می دانید که صرف نظر از توجه به امکان انجام چنین عملی، اساسا جنایت احمقانه ای از کار در می آمد. روش برخورد با مساله، همان کاری بود که از انجامش سخن می گفتند: عوامل جنایت را پیدا کنید، آن ها را پای میز محاکمه بکشانید، و دنبال علت ها بگردید. برای این که این گونه اعمال جنایتکارانه، از دور دستی ناشناخته ناشی نمی شوند. از چیزی نشات می گیرند. حالا می خواهد جنایتی خیابانی باشد، یا جنایت تروریستی ی اهریمنانه و اعمالی نظیر آن باشد. حتما علت هائی باید وجود داشته باشد. و معمولا اگر به دلایل دقت کنید، بعضی شان توجیه قانونی دارند و باید مستقل از جنایت عنوان شوند. دقیقا به این دلیل که توجیه قانونی دارند باید عنوان شوند. به این طریق باید با مساله برخورد کرد. از این نمونه ها زیاد می شناسیم.

اما، این راهکار مشکلاتی دارد. یکی از مشکلات این است که ایالات متحده داوری ها و احکام نهادهای حقوق ی بین المللی را به رسمیت نمی شناسد، بنابراین، بر مبنای آن ها نمی تواند عمل کند. این کشور، قضاوت دادگاه جهانی را رد کرده است. از تصویب دادگاه جنائی بین المللی سرباز زده

است. آنقدر قدرت دارد که خودش در صورت لزوم می تواند دادگاهی خاص تشکیل بدهد که هیچ کس هم جلودارش نیست. اما، به هر صورت، تشکیل هر گونه دادگاهی مشکل خود را دارد. برای تشکیل هر دادگاهی، مدرک می خواهید. این مدرک، فقط نمی تواند سخنان تونی بلر در تلویزیون باشد. این جوری اصلا کار پیش نمی رود. ممکن است بکلی پیدا کردن مدرک را محال کند.

### مقاومت بدون رهبر

می دانید، قضیه می تواند از این قرار باشد که مرتکبین آن عمل، خودشان را کشته باشند. هیچ کسی بهتر از سازمان سی آی این را نمی داند. این ها شبکه های غیر متمرکز و بدون سلسله مراتب اند. اصولی را دنبال می کنند که اسمش مقاومت بدون رهبر است. این، اصلی است که به وسیله تروریست های کریستین رایت در ایالات متحده توسعه یافت. اسمش مقاومت بدون رهبر است. در این روش، گروه های کوچکی کارها را انجام می دهند. با کس دیگری حرف نمی زنند. زمینه های عمومی در فرضیات وجود دارد، بعد شما وارد عمل می شوید. معمولا کسانی که در جنبش ضد جنگ فعالیت می کنند، این روش را خوب می شناسند. ما آن ها را گروه های پیوسته می نامیم. اگر فرض درستی داشته باشید که اف بی آی در گروه شما نفوذ کرده است، وقتی اتفاقی جدی دارد می افتد آن را در جلسه ی عمومی مطرح نمی کنید. کارتان را با گروه پیوسته ای که می شناسید و به آن اعتماد دارید، انجام می دهید. در این صورت، اف بی آی در گروه شما نفوذ نمی کند. این، یکی از دلایلی است که اف بی آی نمی تواند بنابر آن بر آورد کند که در جنبش های مردمی چه می گذرد. سایر عوامل اطلاعاتی هم وضعی مشابه

دارند . نمی توانند با این روش نفوذ کنند و حدس بزنند . به این می گویند مقاومت بدون رهبر ، یا گروه های پیوسته که شبکه های غیر متمرکزند و نفوذ کردن در آن ها سخت است . احتمال زیادی وجود دارد که دستگاه های اطلاعاتی از کار چنین گروه هائی سر در نیاورند .

وقتی اسامه بن لادن ادعا می کند که شخصا در گیر با مساله ی یازده سپتامبر نبوده است ، امکان زیادی دارد که ادعایش درست باشد . در واقع ، به سختی می شود باور کرد آدمی که بدون رادیو و تلفن در غاری در افغانستان زندگی می کند ، توانسته باشد عملیاتی پیچیده مثل یازده سپتامبر را برنامه ریزی کرده باشد . بخت و اقبال ، بخشی از این زمینه است . درست مثل سایر گروه های مقاومت تروریستی بدون رهبر . پس ، پیدا کردن مدرک تقریبا امر محالی است .

### ایجاد اعتبار

ایالات متحده نمی خواهد مدرکی به دست بدهد ، برای آن که می خواهد بدون مدرک عمل کند . این ، بخش وخیم واکنش است . توجه داشته باشید که ایالات متحده که این بار می توانست مجوز شورای امنیت را در دست داشته باشد ، به دلایل کاملا روشنی برای گرفتن آن اقدام نکرد . روشن ترین دلایل این است که اعضای دایمی شورای امنیت را هم کشورهای تروریست تشکیل می دهند . این کشورها با خشنودی در ائتلاف علیه آنچه ترور می نامند شرکت کردند ، برای آن که بتوانند ترور خود را مورد حمایت قرار دهند . معلوم است که کشوری مثل روسیه ، پیشنهاد امریکا را وتو نمی کند . اعضای دایمی شورای امنیت ، برای چنین پیشنهادی دست و پا می شکنند . بنابراین ، اگر ایالات متحده این طرح را به شورای امنیت می برد ، با ضمانت اجرائی



بیرون می آمد ، اما نمی خواست چنین کند . انجام این کار ، وفاداری به اصولی را در پی داشت که باب طبع جرج بوش نیست . این سیاست ، در دولت کلینتون صراحت داشت ، به مرور چفت و بست خودش را پیدا کرد و اکنون قطعیت یافته است که ما حق داریم یک جانبه عمل کنیم . ما به مجوز بین المللی نیازی نداریم ، برای آنکه یک جانبه تصمیم می گیریم ، پس چنین مجوزی را اصلا نمی خواهیم . اهمیتی هم به مدرک نمی دهیم . مذاکره و بحث هم اهمیتی برای ما ندارد . بهائی هم به پیمان ها و میثاق های بین المللی نمی دهیم . ما بزن بهادر محل ایم و قائل ترین گردن کلفت هم هستیم . هر کاری دل مان بخواهد می کنیم . مجوز بین المللی چیز خوبی نیست و ما باید ازش پرهیز کنیم . حتی در ادبیات فنی ، اسمی هم برای این سیاست پیدا کرده ایم . اسمش کارخانه اعتبار سازی است . ما باید اعتبار ایجاد کنیم . این عمل ، در بسیاری از سیاست ها عامل مهمی است . این عامل سیاسی ، دلیل رسمی ما در جنگ بالکان بود و دلیل تحسین برانگیزی هم بود . اگر دل تان می خواهد معنی اعتبار را بدانید ، از یکی از پدروخوانده های مافیا که مورد توجه شماسست بپرسید . ایشان معنی اعتبار را به شما توضیح خواهند داد . در روابط بین المللی هم ، جز در مواردی که در دانشگاه مطرح می شود که کلمات گنده برایش به کار می برند ، وضع برهمین منوال است . تازه ، در مباحث دانشگاهی هم اصول همین است . و ، خوب ، این اصول معنی می دهند . و کارگر هم می افتند . مهم ترین مورخی که در سال های گذشته به توجیه این روش پرداخته است ، چارلز تیلی است در کتابی به نام فشار ، سرمایه و کشورهای اروپایی . چارلز تیلی در این کتاب می نویسد خشونت صدها سال سیاست راهنمای اروپا بوده . علتش هم این است که موثر بوده است . وقتی پشت این روش سلطه ی سراسری و اساسا فرهنگ خشونت خوابیده باشد ،

بدیهی است که تبدیل به اصل می شود و ادامه می یابد . چارلز تیلی می خواهد همین را بگوید . بنابراین ، کار درست این است که این روش را دنبال کنیم . بسیار خوب، پس به این نتیجه می رسیم که برای انتخاب راه های قانونی ، با این مسائل رو به رو می شویم . اگر قرار باشد این راه ها را دنبال کنید، معلوم است که مجبور می شوید بعضی درهای قانونی را باز کنید . درست مثل آن که ایالات متحده از طالبان می خواهد اسامه بن لادن را تحویل بدهند . و طالبان جوری جواب می دهد که به کلی نزد غربی ها مزخرف و خارجی است . پاسخی که نزد غربی ها مزخرفی است که فقط می تواند از زبان خارجی های نا آشنا به این فرهنگ بیان شود ، این است که : بسیار خوب ، ما اسامه بن لادن را تحویل شما می دهیم ، اما اول مدرک و سند رو کنید . در غرب ، این پاسخ مضحک است . نشانه ای از جنایتکاربودن است . چطور جرئت کرده اند مدرک بخواهند ؟ منظورم این است که اگر کسی ، دولتی ، از خود ما بخواهد که کسی را تحویل بدهیم ، همین فردا این کار را انجام می دهیم . اصلا از آن شخص ، یا دولت ، مدرک نخواهیم خواست . ما و این حرف ها !

## هائیتی

در واقع ، اثبات این مساله کار ساده ای است . لازم نیست پرونده ها را در آوریم و زیر و رو کنیم . مثلا ، در اثبات این که ایالات متحده به این اصل وفادار است ، می توانیم در همین سال های گذشته امانوئل کنستانت را در نظر بگیریم که هائیتی از ایالات متحده تقاضای استردادش کرده بود . امانوئل کنستانت قاتل بزرگی است . او یکی از معروف ترین چهره ها در میان مسبین قتل عام مردم در اواسط 1990 است . چهار، یا پنج هزار آدم را در

گیری میان گروه های مختلف نظامی کشته و از حمایت دولت های جرج بوش پدر و کلینتون نیز ؛ به خلاف اخبار فریبکارانه ای که در این مورد داده اند ، برخوردار بوده است . به هر صورت ، سرکرده ی آدم کش هاست . مدارک بسیاری در اثبات این جنایات در هائیتی وجود دارد . از مدرک و سند هم که بگذریم ، این آقا را به دادگاه کشانده اند و در هائیتی محکوم شده است . خوب ، هائیتی هم از ایالات متحده تقاضای استرداد او را کرده است . خودتان بروید تحقیق کنید ببینید چه بحث هائی در این مورد راه انداخته اند که کنسالت را تحویل هائیتی ندهند . آخرین درخواست را همین چند هفته پیش دولت هائیتی از ایالات متحده کرده است . ایالات متحده ، حتی اسمی هم از این مساله نبرده است . چرا ما باید قاتل محکوم شده ای را که چند سال پیش چهار پنج هزار نفر را کشته است ، به دست عدالت بسپاریم ؟ تاره ، اگر ما او را تحویل هائیتی بدهیم ، از کجا معلوم که چه ها نگوید . کسی چه می داند . یک وقت دیدید گفت که از سی آی ا کمک و پول گرفته است ، که البته ممکن است درست هم باشد . ما نمی خواهیم این باب را بگشاییم . و امانوئل کنستانت ، تنها آدمی از این دست نیست که می شناسیم .

## کوستاریکا

در طول پانزده سال گذشته ، کوستاریکا که غنیمت جنگی دموکراتیک ما است ، بارها از ایالات متحده خواسته که جان هال را به این کشور تحویل بدهد . این آدم یکی از زمین داران امریکائی در کوستاریکا است که متهم به جنایات تروریستی در آن کشور است . دولت کوستاریکا ، بامدارک کافی ثابت کرده که این ملاک امریکائی اراضی خود را تبدیل به پایگاه نظامی ایالات متحده علیه نیکاراگوئه کرده بوده . یادتان باشد که مساله اصلا مجادله ای

سیاسی نیست . داداگاه بین المللی و شورای امنیت سازمان ملل متحد پشت قضیه بوده اند . همه ی کوشش ها صورت گرفت تا ایالات متحده ، به استرداد ملاک خود راضی شود . در این مورد هم ، پاسخ ایالات متحده قاطعانه منفی بود : نه ، تحویلش نمی دهیم !

آن ها اراضی یکی دیگر از ملاکان امریکائی به نام جان همپلتون را مصادره کردند . غرامت پرداختند ، پیشنهاد پرداخت غرامت کردند . ایالات متحده سرباز زد . زمین های آن بابا را تبدیل کرد به پارک ملی ، فقط برای آن که آن اراضی را تبدیل به پایگاه نظامی ایالات متحده علیه نیکار آگوه کرده بود . کوستاریکا را به خاطر این گستاخی تنبیه کردند . جلو کمک هائی را که به این کشور می کردند ، گرفتند . ما نمی توانیم زیر بار تمرد متحدان خود برویم . این گونه وقایع را ، همین طور بگیرید بروید جلو . اگر بخواهید درها را به روی طرح مسائل مربوط به استرداد بگشائید ، به نتایج ناخوشایندی می رسید . بنابراین ، این در باید همچنان بسته باقی بماند .

### واکنش ها در مورد افغانستان

نخستین پیشنهاد تحریک آمیز ، حمله ای گسترده و فوری بود که علنا مردم را قتل عام می کرد و راه را برای حمله نظامی به سایر کشورهای منطقه می گشود . دولت بوش ، عجالتا از اجرای این طرح فاصله گرفت . رهبران کشورهای خارجی ، ناتو ، همه ی کارشناس و گمان کنم ماموران اطلاعاتی خودشان و همه و همه گفتند که حمله گسترده ی سراسری ابلهانه ترین کاری است که می توانید بکنید . گفتند درست مثل این است که برای بن لادن در سراسر منطقه دفاتر جدیدی باز کنید . بن لادن هم دقیقا همین را می خواهد . این عمل ، شدیداً به منافع خود آنان لطمه می زد . بنابراین ، موقتا پای اجرای

این طرح نرفتند . و روشی را پیشه کردند که قبلا توضیحش را داده ام . این روش، نوعی نسل کشی ساکت است . با حساب دو دو تا چهارتا ، به نتیجه ای جز این نمی رسید . پیشنهاد معقول تری که در شرف پذیرفته شدن قرار گرفت، و در همه مراحل معقول تعریف شد و رفت پای اجرا ، این بود که به ابتکار سازمان ملل ، افغانی های تبعیدی از بیرون و رهبران قبایل افغان از درون ، وارد عمل شوند . این ابتکار ، رویهم رفته امریکائی ها و روس ها را از واقعه دور نگه می داشت . این ها دو کشوری هستند که در بیست سال گذشته خاک افغانستان را به توبره کشیده اند . این ابتکار باید ایالات متحده و روسیه را در حاشیه نگه می داشت . آن ها باید جریان بازسازی عظیم را تدارک می دیدند . این ، تنها نقش آن ها در این طرح است . ابتکار سازمان ملل که باید عناصر افغانی را برای انجام پیشنهاد به هم نزدیک می کرد ، در نتیجه ی خود که جنگی سنگین بود ، نیاز به ساختن ویرانه های پس از آن داشت . می شود تصور کرد که این راهکار ، با حمایت های وسیع و بدون دخالت مستقیم، می توانست عمل کند . اگر ایالات متحده تن به این پیشنهاد در می داد ، ما باید تسلیم می شدیم ، ولی ما تجربه های تاریخی فراوانی داریم که خلاف این را ثابت می کنند .

به نام این عملیات توجه کنید . یادتان باشد که اولش قرار بود جنگ صلیبی راه بیفتد که قدرت غالب به این دلیل که مامورانش گفته بودند کارساز نخواهد بود، عجالتا به سراغ طرح نرفت . بعد قرار شد اسمش « عملیات عدالت نا محدود» باشد ، اما ماموران مربوط گفتند : دست نگه دارید ! انگار دارید ادعای خدائی می کنید . این جوری کارها پیش نخواهد رفت . عدالت نا محدود کارخداست . یعنی شما می خواهید به مسلمانان بگوئید خدا هستید ؟ و بعد ، اسم عملیات را گذاشتند « تحمل آزادی » . ما معنی این عنوان را می دانیم .

اما ، به هر صورت ، هیچ کس تا به حال اشاره ای نکرده است که این جا ابهامی وجود دارد . تحمل کردن ، یعنی رنج بردن ، عذاب کشیدن و تن در دادن به درد . پس ، چه بسیاریند مردمانی که در سراسر جهان ، آنچه را ما تحمل آزادی می نامیم ، تحمل کرده اند . باز هم خوشبختانه ما طبقه ی تحصیل کرده ی خوش رفتاری داریم که هیچ کدام شان به این مفهوم دو پهلو ، به این ابهام ، نپرداخته اند . تازه اگر این توجه و اشاره هم وجود داشته باشد ، به مساله ای دیگر بر می خوریم . اگر ما بتوانیم به حد کافی از پیشنهاد جنگ صلیبی فاصله بگیریم ، بعضی نهادهای کما بیش مستقل ، مثلا شاید سازمان ملل ، یا انجمن های غیر دولتی ، آن هم با کمک های فراوان ما که بر عهده ماست ، می توانند ابتکار عمل بازسازی آنهمه در هم شکستگی و ویرانی را به عهده بگیرند . در این صورت ، شاید کاری صورت بگیرد . فراتر از این ها هم ، البته مسائل دیگری وجود دارند .

### راهی ساده برای کاهش دادن سطح ترور

فرض می کنیم قدر مسلم آن باشد که ما می خواهیم سطح ترور را کاهش دهیم ، نه آن که به آن دامن بزنیم . راه ساده اش را هرگز مورد بحث قرار نداده اند . کاهش این است که در ترور شرکت نکنیم . این عمل ، خود به خود از شدت ترور خواهد کاست . اما امکان بحث در این مورد را بسته اند . ما باید بحث در این مورد را امکان پذیر کنیم . این ، راه بسیار ساده ای برای کاهش سطح ترور است .

فراتر از این اما ، باید دوباره به انواع سیاست ها ببیندیشیم . و افغانستان تنها نمونه ای نیست که ما در آن ارتش تروریستی را سازمان دهی کرده ایم و تحت آموزش قرار داده ایم . این عمل ، آثاری دارد . آثارش را اکنون ، در

واقعۀ یازده سپتامبر، داریم به چشم می بینیم. دوباره به این واقعیت فکر کنید. دوباره به سیاست هائی فکر کنید که منبع پشتیبانی تولید می کنند. این، همان حرفی است که دقیقاً بانکداران، وکلا و نظایر آنان در جاهائی مثل عربستان سعودی دارند می زنند. تصورش را بکنید که حرف های مردم در کوچه و بازار چقدر تلخ تر است. این امکان وجود دارد. می دانید، این سیاست ها را بر سنگ ها ننوشته اند.

از این گذشته، فرصت هائی هم وجود دارند. پیدا کردن روزنه های نوری در هفته های گذشته، دشوار است. اما یکی از آن ها گسترش تمایل به باز کردن و ایجاد زمینیه های بحث است. الان خیلی از موارد را مشاهده می کنیم که حتی در سطح نخبگان، و مسلماً در افکار عمومی، در همین چند هفته ی گذشته مورد بحث قرار می گیرند. اگر روزنامه ای مثل یو اس آ تودی می تواند مقاله خوبی بنویسد، و سلسله مقاله های خوبی در مورد نوار غزه بنویسد، لابد تغییری صورت گرفته است.

فکر می کنم در افکار عمومی هم فضای بازتر و تمایل بیشتری برای فکر کردن در مورد مسائلی به وجود آمده که قبلاً باید در پرده می مانده است. این ها فرصت هائی هستند که باید به وسیله کسانی که هدف کاهش دادن سطح ترور و خشونت را می پذیرند و به خطرهای بالقوه ای می اندیشند که می توانند ادامه دهنده یازده سپتامبر و نتایج و عوارض آن باشند، مورد استفاده قرار گیرند.

\* \* \* \* \*

## آروند هاتی روی

### مقدمه

آروند هاتی روی ، نویسنده رومان « خدای چیزهای کوچک » ؛ که جایزه بهترین کتاب را گرفته است ، دومین تحلیل و موضع گیری ضد جنگ خود به نام « جنگ یعنی صلح » را در باره تجاوز نظامی امریکا به افغانستان ، در شانزدهم اکتبر 2001 نوشته است . نخستین مقاله ی او به نام معادله عدالت نامحدود در رابطه با توسعه طلبی های جنگ افروزانه ی امپریالیسم امریکا ، به تاریخ بیست و چهارم سپتامبر 2001 نوشته شده است . این دو مقاله ، نخستین بار در نشریه سخنگو (the Spokesman) که از انتشارات بنیاد برترراند راسل است منتشر شد و سپس در مجموعه مقالات نویسنده به نام جنگ صلح است ( War is Peace ) .

در شبکه جهانی نویسندگان ضد جنگ ، مثل نوام چامسکی ، تونی سیمپسون ، جان دانیل ، جان گالتونگ ، هارولد پینتر ، استیوگان و ... این نویسنده جوان هندی جایگاه برجسته ای دارد . حیف آمد که در شناساندن او به فارسی زبانان ، کاری اندک نکنم .

عنوان « جنگ یعنی صلح » را به این جهت به جای « جنگ صلح است » گذاشته ام که به فارسی رساتر باشد . ( م )



## جنگ یعنی صلح

روز یکشنبه هفتم اکتبر 2001 ، که افغانستان بیش از پیش در تیرگی فرو رفت ، ایالات متحده ؛ با پشتیبانی ائتلاف ضد ترور ( که قائم مقام جدید و رام سازمان ملل است ) ، حملات نظامی علیه افغانستان را آغاز کرد . کانال های تلویزیونی شروع کردند به پخش تصاویری از موشک های کروز ، بمب افکن های بلند پرواز ، موشک های تاماهاک ، موشک های منهدم کننده و بمب های سنگین و ردیاب مارک 82 ، که به مدد کامپیوتر هیجان انگیزتر وزنده ترمی شد . در سراسر جهان ، کودکان با چشم های از حلقه در آمده ، دست از بازی با اسباب بازی های پرسرو صدای ویدئویی کشیدند و به این تصاویر هیجان انگیز کامپیوتری خیره شدند .

حتی از سازمان ملل ، که حالا دیگر تبدیل به حرف بی صدا و بی خاصیت شده است ، نخواستند که دست کم بمباران هوایی را تأیید کند . ( همان طور که مدلین آلبرایت وزیر خارجه ی بیل کلینتون زمانی گفته بود : « امریکا هر وقت که بتواند چند جانبه رفتار می کند و وقتی هم که لازم باشد ، یک جانبه» )

شواهد و اسنادی هم که علیه تروریست ها وجود داشت ، فقط مربوط می شد به « ائتلاف » و میان خودشان هم مطرح شده بود، نه برای مردم . نیروهای ائتلاف ، پس از مشورت با یکدیگر ، اعلام کردند ابائی ندارند از این که آن شواهد و اسناد ، به دادگاهی نیز تقدیم شوند . پس ، در چشم به هم زدن ، قرن ها تجربه ی حقوقی و قضائی انسان را زیر پا گذاشتند .

چه عمل تروریستی را بنیاد گرایان مذهبی و ارتش های غیررسمی و جنبش

های مقاومت انجام بدهند، یا لباس جنگ کیفری دولتی به برکرده باشد، هیچ بهانه ای آن را توجیه و تائید نمی کند. بمباران افغانستان، انتقام نیویورک و واشنگتن است. امریکا دست به جنگ کیفری دولتی زده و این خود، عمل تروریستی دیگری علیه مردم جهان است. هر انسانی که در این جنگ کیفری دولتی کشته می شود، باید به کشته شدگان و سیاهه ی باج خواهی هولناک نیویورک افزوده شود، نه آن که در سیاهه ی مقابل آن قرار بگیرد.

مردم به ندرت جنگ ها را می برند، دولت ها به ندرت جنگ را می بازند. مردم کشته می شوند، دولت ها پوست می اندازند، تجدید سازمان می کنند و تبدیل به جانوران چند سر می شوند. اول از پرچم استفاده می کنند تا ذهن و اندیشه های آشفته و درهم مردم را زیرچین و چروک های آن مخفی کنند و بعد، در مراسمی پنهانی، آرزوهای بریاد رفته شان را به گور بسپارند. چه در افغانستان، یا در امریکا، اکنون عمل دولت ها مردم جهان را به گروگان گرفته است. مردم عادی، در هر دو کشور، وضع عمومی مشابهی دارند: هر دو ملت باید با پدیده ی مبهم و کور ترور به زندگی خود ادامه دهند. هر بمبی که بر افغانستان فرو می بارد، اضطراب و دلهره ی مردم امریکا را از احتمال فزاینده ی پودرهای سیاه زخم و هواپیما ربائی و سایر اقدامات تروریستی، تشدید می کند.

راهی برای برون رفت از پیچاپیچ مرداب ترور و خشونت که امروزه پیش روی جهان قرار گرفته است، وجود ندارد. اکنون زمان آن فرارسیده است که نوع بشر کاوشگرانه به خرد جمعی قدیمی و مدرن خود باز گردد. آن چه دریازدهم سپتامبر اتفاق افتاد، جهان را برای همیشه تغییر داده است. واژه هائی مثل آزادی، پیشرفت، ثروت، تکنولوژی و جنگ، معانی تازه ای پیدا

کرده اند . دولت ها باید متوجه این دگرگونی بشوند و با حداقل تواضع و صداقت ، به اهمیت وظایف جدید خود پی ببرند . متاسفانه ، تا کنون هیچ نشانه ای از توجه به خویش در رهبران ائتلاف به چشم نخورده است . در مورد طالبان هم ، واقعیت همین است .

زمانی که پرزیدنت جرج بوش فرمان حمله ی هوایی را صادر کرد ، گفت : « ما ملت صلح دوستی هستیم . » سفیر دلخواه امریکا تونی بلرهم ، که ضمنا عنوان نخست وزیری بریتانیای کبیر را یدک می کشد ، سخنان بوش را تکرار کرد که : « ما مردم صلح دوستی هستیم . »

پس حالا فهمیدیم که خوک یعنی اسب ، دختر یعنی پسر و ، جنگ یعنی صلح . چند روز بعد ، پرزیدنت بوش در ستاد مرکزی اف بی آی گفت : « این فراخوان ماست . این فراخوان ایالات متحده امریکاست . این فراخوان آزادترین ملت جهان است ، ملتی که بر مبنای ارزش های بنیادین خود ، رسم کینه و دشمنی ، تجاوز ، قتل و شرارت را نفی می کند . ما ، در حفظ این ارزش ها ، از پا نخواهیم نشست . »

من اکنون سیاهه ای از کشورهایی را که امریکا از جنگ جهانی دوم به این سو آن ها را بمباران کرده است ، به دست می دهم :

چین ( 46 - 1945 و 53 - 1950 ) ، کره ( 53 - 1950 ) ، گواتمالا ( 69 - 1967 / 1945 ) ، ، اندونزی ( 1958 ) ، کوبا ( 60 - 1959 ) ، کنگوی بلژیک ( 1964 ) ، پرو ( 1965 ) ، لائوس ( 73 - 1964 ) ، ویتنام ( 73 - 1961 ) ، کامبوج ( 70 - 1969 ) ، گرنادا ( 1983 ) ، لیبی ( 1986 ) ، ال سالوادور ( 1980 ) ، نیکاراگوئه ( 1980 ) ، پاناما ( 1989 ) ، عراق ( 99 - 1991 ) ، بوسنی ( 1995 ) ، سودان ( 1998 ) ،

یوگسلاوی (1999)، و حالا افغانستان (پس از نوشتن این مقاله، دوباره عراق - م)

قطعا این «آزادترین ملت جهان» از پا نخواهد نشست. راستی منظور آقای بوش از آزادی و آزادترین ملت جهان چیست؟ منظورش آزادی در درون مرزهای امریکاست؟ آزادی بیان، مذهب، اندیشه، بیان هنرمندانه، عادت های غذائی، آزادی جنسی (در زمینه هائی البته) و نمونه های دیگر و امور شگفتی آور دیگر؟ بسیار خوب، درخارج از مرزهایش هم اما، آزادی هائی دارد: آزادی سلطه گری و کشیدن تسمه از گرده ی سایر ملت ها، آزادی تحقیر سایر ملل و کشاندن آنان زیر چتر مذهب امریکا که اسمش «بازار آزاد» است. بنابراین، وقتی امریکا جنگی وحشیانه را با نام «عملیات عدالت نامحدود»، یا «عملیات آزادی بخش» شروع می کند، ما؛ در جهان سوم، دچار حالتی می شویم که بسا هولناک تر از رعشه ی ترس است. چون ما می دانیم که این «عدالت نامحدود»، به معنی «بی عدالتی عنان گسیخته» است و «عملیات آزادی بخش» برای دیگران به معنی «عملیات مطیع کردن و تحت انقیاد در آوردن» است.

ائتلاف بین المللی علیه ترور، دسیسه ی غول آسائی مرکب از ثروتمندترین کشورهای جهان است. در این گروه است که تقریبا همه سلاح های جهان ساخته و فروخته می شود. این کشورها، دارای بزرگترین انبار سلاح های گشتار جمعی، سلاح های شیمیائی، بیولوژیکی و اتمی اند. اینانند که بیشترین جنگ ها را به راه انداخته اند و مسئول بیشترین نسل کشی ها، الحاق ها، قتل عام های قومی و نقض حقوق بشر در تاریخ معاصرند. اینانند که دیکتاتورها و مستبدان بی شماری را مسلح کرده اند و آنان را به لحاظ سیاسی

و مالی مورد پشتیبانی قرار داده اند . اینانند که خشونت و جنگ را در حد پرستش ستوده اند . با همه ی گناهان ترسناکی که طالبان مرتکب شده است ، در این اتحادیه قرار نمی گیرد .

طالبان را بر ویرانه های افغانستان و هروئین و مین های به جا مانده از جنگ سرد بنا نهادند . مسن ترین رهبران دور و برچهل سال دارند . اندام بسیاری شان به هم ریخته است و معلول اند . یا یک چشم ندارند ، یا یک دست و یک پا . در جامعه ای بزرگ شده اند که پراز وحشت و ویرانی ناشی از جنگ است . در معرکه ی میان اتحاد شوروی و امریکا ، بیش از بیست سال ، به ارزش تقریبی 45 میلیارد دلار اسلحه و مهمات بر افغانستان باریده است . آخرین محموله ی تسلیحاتی ، تنها خرده ریز دنیای متمدن (!) بوده که ناخوانده وارد این جامعه ی قرون وسطائی شده است . پسران جوانی که بسیاری شان یتیم اند و در چنین روزگاری بزرگ شده اند و اسباب بازی شان تفنگ بوده است ، هرگز نتوانسته اند به معنی امنیت و خانواده ای بی دغدغه پی ببرند و ، هیچ گاه امکان پیدا نکرده اند شرکت زنان در جامعه را تجربه کنند . حالا ، همان پسران که بزرگ شده اند و در حاکمیت قرار گرفته اند ، زنان را سنگسار می کنند ، به زنان تجاوز می کنند و آن ها را مورد وحشیانه ترین رفتار ها قرار می دهند . و مانده اند که دیگر چه بلائی می توانند سر زن ها بیاورند . سال های جنگ ، نجابت آن بچه ها را مخدوش کرده و رحم و شفقت کودکانه شان را از بین برده است . آن بچه ها ، چهره ی هیولائی شان را به سمت مردم خودشان برگردانده اند . آن بچه ها ، حالا به ساز ضربی ی باران بمبی که در اطراف شان باریدن گرفته است ، می رقصند . پرزیدنت بوش باید بداند که مردم جهان مجبور نیستند میان دولت ایالات متحده و طالبان ، یکی

شان را انتخاب کنند . همه زیبایی های انسانی ی تمدن ، از هنر بگیرد تا موسیقی و ادبیات ، اکنون میان قطب های این دو ایدئولوژی بنیادگرا سرگیجه گرفته است . اگر قرار باشد مردم دنیا یکی از این دو مذهب خاص را اختیار کنند، فرصت اندکی برای شان باقی مانده است که به عنوان مصرف کنندگان طبقه متوسط باقی بمانند . مساله ، آن گونه که این روزها مطرح می شود ، اصلا برسر تقابل خوب و بد ، یا قرار گرفتن اسلام در مقابل مسیحیت نیست . بحث بر سر این است که چگونه انحراف را جا ببندازند و انگیزه های آنی را به سمت استیلا و برتری طلبی هدایت کنند : هرگونه برتری طلبی و استیلائی؛ چه اقتصادی و نظامی ، یا استیلائی زبان و مذهب و فرهنگ . همه ی اندیشمندانی که با علم محیط ( اکولوژی ) سرو کار دارند ، می دانند که فرهنگ تک صدائی چقدر خطرناک و شکننده است . دنیای سلطه گر ، دولتی بیمار را می ماند . این ، نوعی دیکتاتوری است . درست مثل این است که دنیا را در کیسه ای پلاستیکی بکنید و نگذارید نفس بکشد . این کیسه ، سرانجام منفجر خواهد شد .

در منازعاتی که از بیست سال پیش از این جنگ جدید وجود داشته ، یک و نیم میلیون افغانی جان خود را از دست داده اند . پیش از این جنگ ، و در طول آن بیست سال ، افغانستان تبدیل به مخروبه شده است و حالا ، قله سنگ های بازمانده از آن مخروبه ، تبدیل به خاکستر شده اند . در دومین روز حمله هوایی ، خلبانان بمب افکن های امریکائی ، بدون تخلیه بمب به پایگاه هاشان برگشتند . به قول یکی از این خلبانان ، دیگر هدفی برای ریختن بمب مشاهده نشده است . از دونالد رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده ، در مصاحبه ای که در پنتاگون صورت پذیرفت ، پرسیدند این درست است که امریکا دیگر هدفی را برای بمباران در افغانستان پیدا نمی کند ؟ وزیر دفاع ایالات متحده جواب

داد : « ما در درجه اول هدف ها را دوباره بمباران خواهیم کرد . در درجه دوم هم باید بگویم که ما در افغانستان با کمبود هدف مواجه نشده ایم . »  
حرف های وزیر دفاع ، در تالار مصاحبه با شلیک خنده خبرنگاران رو به رو شد .

در سومین روز حمله هوایی ، وزارت دفاع ایالات متحده اعلام کرد که در افغانستان به برتری هوایی دست یافته است . ( یعنی منظور وزارت دفاع ایالات متحده این بود که دو ، یا هر شانزده هوایمای افغانستان را که تنها دارائی هوایی این کشور بود ، نابود کرده است ؟! )

در عملیات زمینی افغانستان ، اتحاد شمال ؛ دشمن قدیمی طالبان و ، طبعا ، جدیدترین دوست ائتلاف بین المللی ، عزم گرفتن کابل کرده و به پیش می رود . ( برای استفاده ی آرشویی ، باید بگویم که پرونده ی اتحاد شمال چندان تفاوتی با سوابق طالبان ندارد . اما ، در حال حاضر ، بنا به مصلحت ، جزئیات کوچک نباید گفته شوند ! ) در اوایل سپتامبر ، احمد شاه مسعود رهبر قابل رویت ، میانه رو و قابل پذیرش اتحاد شمال ، در نتیجه ی بمب گذاری انتحاری کشته می شود . بقیه ی اتحاد شمال ، تجمعی است از جنگ افروزان درنده خو ، کمونیست های سابق و آخوندهای نرم تن . یعنی گروه نامتجانسی است از قوم ها که بعضی شان ، در گذشته قدرت در حاکمیت افغانستان را آزموده اند .

تا پیش از حمله هوایی ایالات متحده ، اتحاد شمال بر پنج در صد خاک افغانستان مسلط بود . حالا ، به کمک ائتلاف بین المللی و پوشش هوایی ، عزم براندازی طالبان را کرده است . در عین حال اما ، سربازان طالبان که مزه ی شکست را چشیده اند ، به سمت اتحاد شمال متمایل شده اند .  
بنابراین، نیروهای درگیر شروع کرده اند به جا به جا شدن و تغییردادن

انیفورم . اما در ترکیبی از این گونه باد به پرچم بودن ، ظاهرا کار بدی نیست. معنی ها و موقعیت ها را می شود عوض کرد وقتی عشق کینه است ، شمال جنوب است ، صلح جنگ است .

در میان قدرت های جهانی ، بحث جایگزین کردن « دولت نماینده » مطرح است . یا ، به تعبیری دیگر ، « بازسازی » پادشاه قبلی افغانستان محمد ظاهر شاه 89 ساله که از سال 1973 در روم به صورت تبعیدی زندگی می کند . بازی به این طریق پیش می رود که : از صدام حسین حمایت کنید ، بعد برش دارید ، مجاهدین را به لحاظ مالی تقویت کنید ، بعد تکه پاره شان کنید ، و ظاهر شاه را برگردانید ببینید بچه ی مطیعی هست ، یا نه . ( گماردن « دولت نماینده » واقعا امکان دارد ؟ در این صورت می توانید لطفا یک پرس دموکراسی با پنیر و سوس تند سفارش بدهید ؟ ) پخش خبرهای مربوط به کشته ها و زخمی های غیر نظامی شروع شده است . خبر می رسد که غیرنظامی های افغانی شهرها را تخلیه کرده اند و هزاران هزارشان به سمت مرزهای بسته در حال فرارند . راه های اصلی را منفجر کرده اند ، یا بسته اند. آن هائی که در افغانستان سابقه ی کاردارند ، می گویند محموله های غذائی را تا اوائل نوامبر نمی توان به میلیون ها افغانی گرسنه رساند . این تعداد را ، سازمان ملل هفت و نیم میلیون تخمین می زند . این هفت و نیم میلیون انسان ، تا زمستان در خطر مرگ از گرسنگی قرار می گیرند. می گویند تازمستان ، یا باید جنگ بشود ، یا غذا به گرسنگان رسانده شود . می گویند هر دو کار راه ، با هم نمی شود انجام داد .

برای گرفتن ژست انسان دوستانه ، دولت ایالات متحده سی و هفت هزار پاکت غذائی روی افغانستان ریخت . گفته اند قرار است تعداد این پاکت ها به پانصد



هزار برسد . تازه در این صورت ، فقط یک وعده غذای نیم میلیون انسان از میلیون ها گرسنه تامین می شود . سازمان های جهانی کمک رسانی انسانی، این عمل را به عنوان کاری خطرناک و صرفا تبلیغاتی محکوم کردند . و گفتند ریختن پاکت های غذا از بالا ، به مراتب بدتر از کاری بیهوده و عبث است . دلیل اول سازمان های کمک رسانی انسانی ، این است که این پاکت ها هرگز به دست کسانی که به آن نیاز دارند نمی رسد . و خطرناک تر آن که وقتی مردم گرسنه به سمت پاکت ها هجوم می برند ، این احتمال وجود دارد که روی مین بروند . به این می گویند تراژدی مسابقه ی خیرات .

به هر صورت ، پاکت های غذا تبدیل به سوژه ی دندان گیری شدند . روزنامه ها ، در مورد محتوی پاکت ها کلی قلم فرسائی کردند . نوشتند که برای رعایت برنامه غذایی (!) مسلمان ها ، غذای خاص خام خواران را در پاکت ها کرده اند و هر پاکت زرد مزین به پرچم امریکا ، محتوی برنج ، خمیر بادام زمینی ( نوتلا ) ، سالاد لوبیا ، مربای توت فرنگی ، کلوچه های کوچک، کشمش ، یک قرص نان ، کمپوت سیب ، میوه ی فصل ، یک دست کارد و چنگال ، دستمال سفره و دفترچه راهنمای مصرف کنندگان است .

پس از سه سال خشکسالی پی در پی ، یک وعده غذای هوائی برای جلال آباد! سطح مزخرف فرهنگی ، غفلت از این که ماه ها گرسنگی بی ترحم و خردشدن زیر بار فقریعی چه ، باعث شد که دولت ایالات متحده حتی این بدبختی و تحقیر را به میل خود تصویر کند و فقر و گرسنگی را نیز به میل خود تعبیر کند .

لطفاً این سناریو را لحظه ای وارونه کنید . تصور کنید که دولت طالبان قرار است نیویورک را بمباران کند و بگوید که هدف اصلی اش دولت و سیاست های ایالات متحده است . و ، فرض کنید که در فاصله ی بمباران ها ، طالبان

از آسمان هزاران پاکت محتوی نان و کباب مزین به پرچم افغانستان بریزد . آیا مردم خوب نیویورک ، ممکن بود هرگز دولت طالبان را ببخشند ؟ حتی اگر مردم خوب نیویورک به غذا نیاز داشتند ، حتی اگر آن غذا را می خوردند، چطور می توانستند آن اهانت و اطعام مساکین را ببخشند ؟ رودی گیلیانی شهردار نیویورک ، هدیه ده میلیون دلاری شاهزاده سعودی را به این دلیل به او پس داد که فقط چند جمله ی دوستانه در مورد سیاست امریکا در خاور میانه را چاشنی آن کرده بود . آیا غرور زینتی است که فقط براننده ثروتمندان است ؟

فراتر از این ها اما ، باید گفت که شعله ور کردن خشم ، خالق تروریسم است . وقتی که کینه و کيفر را آزاد بگذارید ، دیگر مهارکردن شان امکان پذیر نیست . به ازای هر « تروریست » یا « حامی تروریست » که کشته شده ، صدها انسان بی گناه هم جان باخته اند . و به ازای هر « صدانسان بی گناه » که کشته می شوند ، فرصتی برای ایجاد تروریست های آینده پدید می آید .

### سرانجام چه خواهد شد

لحظه ای فصاحت کلام را کنار بگذارید و به این واقعیت بیندیشید که جهان هنوز تعریف مشخصی برای « تروریسم » پیدا نکرده است . کسانی که در این کشور ، حالا هر کشوری ، تروریست تلقی می شوند ، اغلب در کشورهای دیگر مبارزان راه آزادی شناخته می شوند . در قلب این مساله ، دمدمی مزاج بودن دنیا در تعریف زور و تجاوز نهفته است . یعنی که ، هرکس برای خودش ، و بنا به موقعیت خاص خود ، تعریفی از زور و تجاوز دارد . امروز زور و تجاوز به عنوان ابزار سیاسی مشروع مورد قبول قرار می گیرد ، فردا مقبولیت اخلاقی و سیاسی « تروریست » ها ( همان

شورشگران و مبارزان آزادی دیروز ) ، تبدیل می شود به ستیزه جوئی و زمینه ی ضربه زدن . خود ایالات متحده بسیاری از شورشیان و یاغیان جهان را مسلح کرده و زیر بال و پر گرفته است . سرویس های امنیتی و جاسوسی امریکا و پاکستان ( CIA و ISI ) ، در دهه ی هشتاد مجاهدین را که دولت افغانستان تحت اشغال اتحاد شوروی آنان را تروریست می شناخت، آموزش دادند و مسلح کردند. امروزه ، وحدت امریکا - پاکستان ، در جنگ جدید ، یاغیانی را که از مرزهای کشمیر به سمت هندوستان روانه می شوند، موردحمایت قرار می دهد . پاکستان آنان را به عنوان « مبارزان راه آزادی» مورد ستایش قرار می دهد ، هندوستان آن ها را « تروریست » می نامد . هندوستان ، به سهم خود ، کشورهایی را که تروریسم را مورد تشویق و حمایت قرار می دهند ، تقبیح می کند ، اما ارتش هندوستان ، در گذشته شورشیان جدائی طلب تامیل را که بخشی از سریلانکا را می خواستند، آموزش داد . سازمان این شورشیان ( LTTE ) مسئولیت عملیات خونین تروریستی بسیاری را به عهده داشت . ( همانگونه که امریکا پس از خدمت مجاهدین به خواسته ها و نیاتش آن ها را رها کرد ، هندوستان هم پس از دست یابی به هدف های خود ، با انبوهی از دلایل سیاسی به LTTE پشت کرد و یکی از اعضای خشمگین همین سازمان بود که در سال 1989 ، نخست وزیر هندوستان راجیو گاندی را با بمب انتحاری به قتل رساند . )

این مساله حائز اهمیت است که دولت ها و سیاستمداران درک کنند که زیر نفوذ در آوردن احساسات پر دامنه و خشمگین انسانی و جهت دادن آن به سمت مقاصد خطرناک ایشان ، ممکن است به نتایجی آنی ره ببرد ، اما در دراز مدت نتایج بی شفقت و فاجعه آمیزی را به بار می آورد . سوء استفاده از احساسات

مذهبی مردم در جهت برآوردن مقاصد سیاسی ؛ که خود نوعی استثمار است ، خطرناک ترین میراث دولت ها و سیاستمداران است که به مردم ، از جمله مردم کشورخودشان می رسد . مردمی که کشور و جامعه شان به وسیله ی مذهب و تعصب های منطقه ای مورد تاخت و تاز قرار گرفته است ، می دانند که متون مذهبی - از انجیل گرفته تا باگوادگیتا - را می توان به هر گونه و برای هر منظوری تفسیر کرد ؛ از توجیه جنگ هسته ای گرفته ، تا نسل کشی و جهانی شدن سرمایه.

این سخنان ، بدان منظور نیست که مرتکبین اقدام جنون آمیز یازده سپتامبر نباید به چنگ عدالت بیفتند. آنان ، باید به دادگاه کشانده شوند . اما ، آیا جنگ بهترین وسیله برای پیدا کردن آنهاست ؟ برای پیدا کردن سوزن ، باید کاهدانی را آتش بزنی ؟ آیا این واکنش ، خشم را شدت نخواهد داد و دنیا را برای همه ی ما تبدیل به جهنم خواهد کرد ؟

آخر شما جاسوسی ی چقدر آدم را می توانید بکنید ؟ چقدر حساب بانکی را می توانید منجمد کنید ؟ تا کجا می توانید استراق سمع کنید ؟ در چقدر پست الکترونیکی می توانید سرک بکشید ؟ چقدر نامه را می توانید باز کنید ؟ چه تعداد مکالمه تلفنی را می توانید بشنوید ؟ سی آی ا حتی پیش از یازده سپتامبر ، بسیار فراتر از آنچه به لحاظ انسانی امکان پذیر است ، اطلاعات جمع آوری کرده بود . (بعضی وقت ها میزان داده ها و دانسته ها چندان است که سیستم اطلاعاتی را گیج می کند و از آن عقب می ماند . مثلا ، باید معمولا تعجب آور باشد که ماهواره جاسوسی ایالات متحده به طور کامل تدارک آزمایش هسته ای هند در سال 1998 را نتوانست ردگیری کند . ) مقیاس نظارت مطلق ، رفته رفته در بختک حقوق بشر تبدیل به اصلی منطقی و اخلاقی خواهد شد . همگان را به حد جنون خواهد رساند . و آزادی - این

ارزش گران بها ، و بسیار گران بها – نخستین تلفات این جنون است . البته تا همین حالا هم زخمی شده و وضع وخیمی دارد .

دولت های جهان ، برای پیش بردن علایق شان ، از کلماتی استفاده می کنند که نشان دهنده رشد جنون سوء ظن و هذیان گوئی در آن هاست . بند از پای هر گونه قدرت سیاسی ی غیر قابل پیش بینی باز شده است . مثلا ، در هندوستان ، اعضای انجمن مقاومت مردم که در دهلی داشتند علیه جنگ و ایالات متحده ی جنگ افروز اعلامیه پخش می کردند ، دستگیر شدند و به زندان افتادند . حتی صاحب چاپخانه ای که اعلامیه ها را چاپ کرده بود ، بازداشت شد . دولت دست راستی هندوستان ؛ که تندروهای هندو را زیر بال و پر گرفته است ، جنبش اسلامی دانشجویان در هندوستان را ممنوع اعلام کرده و سعی می کند قانون ضد تروریستی را که ملغی شده بود ، دوباره زنده کند . حال آن که کمیسیون حقوق بشر گزارش داد که این قانون ، نه تنها مورد استفاده ندارد ، بلکه باعث سوء استفاده است . میلیون ها شهروند هندی مسلمانند . آیا با ایجاد نفرت در آن ها ، مشکلی حل خواهد شد ؟

هر روزی که از جنگ می گذرد ، موج احساسات خشمگین در سراسر جهان بالاتر می گیرد . مطبوعات بین المللی ، دسترس اندکی به صحنه جنگ دارند . یا نه ، اصلا دسترسی ندارند . به هر صورت ، جریان های اصلی خبری ، بخصوص در ایالات متحده ، بازیچه ی نظامی ها و سیاستمداران شده اند . فرستنده های رادیویی افغانستان را بمب ها نابود کرده اند . همیشه ، این طالبان بودند که مورد سوء ظن مطبوعات بودند . حالا اما ، در تبلیغات جنگ ، هیچ آماری به دست نمی دهند که چقدر انسان کشته شده اند ، یا ابعاد ویرانی در چه حد است . وقتی اطلاعات موثق وجود نداشته باشد ، بازار شایعه رونق می گیرد .

گوش تان را در این سوی جهان به زمین بچسبانید تا صدای تکرار ضربه ها و آهنگ جوانه زدن خشم را بشنوید . خواهش می کنم . خواهش می کنم ، همین حالا جنگ را متوقف کنید . از کشته ی مردمان پشته ساخته اید . موشک های ردیاب ، دیگر آن حساسیت سابق را برای پیدا کردن هدف ندارند . موشک های گیج ، دارند انبار همه ی خشم های به جنون کشیده را به هوا می فرستند . پرزیدنت جرج بوش اخیرا لاف زده است که : « وقتی شروع کنم به جنگیدن ، قصد ندارم موشک های دو میلیون دلاری را به چادرهای خالی ده دلاری و شتر بیابان های بی آب و علف بزنم . این تصمیم ، قطعی است . » پرزیدنت بوش باید بداند در افغانستان هدفی که به موشک هایش بیارزد ، وجود ندارد . شاید برای به هم نخوردن دفتر حساب و کتاب هایش ، لازم باشد موشک های ارزان تری بسازد تا زندگی های ارزان تری را در کشورهای فقیر جهان نشانه برود . در این صورت اما ، نتیجه ی کار تجارت مناسبی برای کارخانه های اسلحه سازی کشورهای عضو ائتلاف از کار درنخواهد آمد . مثلا، هیچ منبع در آمدی برای « گروه کارلایل » Carlyle Group که در صنایع جهانی بزرگترین شرکت خصوصی با سیزده میلیارد دلار سرمایه اولیه محسوب می شود ، به وجود نخواهد آمد . «کارلایل» در بخش صنایع دفاعی سرمایه گذاری می کند و پولش را از جنگ ها و تبادل آتش تامین می کند . « کارلایل » را مردانی اداره می کنند که اعتبار نامه بی عیب و نقصی دارند . رئیس و مدیر اداری «کارلایل» وزیر دفاع سابق ایالات متحده فرانک کارلوچی از یاران نزدیک دونالد رامسفلد وزیر دفاع کنونی است . سایر شرکای بزرگ کارلایل عبارتند از جمز بیکر وزیر خارجه سابق ، جرج سوروس و فردمالیک مدیر تبلیغات انتخاباتی جرج بوش پدر . « بالتیمور کرونیکل اند سنیتیل » یکی از روزنامه های امریکائی می گوید که بنا به

گزارش های موثق ، جرج بوش پدر دارد سعی می کند در بازارهای آسیائی برای گروه کارلایل سرمایه گذاری کند . بنا به این گزارش ، پدر رئیس جمهوری کنونی برای نمایندگی این گروه ارقام چندان سنگینی هم به نمایندگان قدرتمند دولتی پرداخت نکرده است .

عجبا ! ملاحظه می فرمائید ! همان طور که همه دارند می گویند ، همه ی امور در داخل خانواده جریان دارد .

تازه ، عرصه ی سنتی دیگری هم برای تجارت خانوادگی وجود دارد . نفت را می گویم . یادتان نرود که پرزیدنت بوش فعلی و معاونش دیک چینی ، هردو بخت و اقبال شان را از کار در صنایع نفتی ایالات متحده به دست آورده اند .

ترکمستان ، که همسایه ی شمال غربی افغانستان است ، دارای بزرگترین ذخیره ی گاز جهان است و ذخائر نفتی این کشور را نیز شش میلیارد بشکه تخمین می زنند . کارشناسان می گویند که این ذخائر ، برای تامین انرژی سی سال آینده امریکا ، یا دوقرن کشورهای در حال توسعه کافی است . امریکا همیشه نفت را به عنوان پدیده ای امنیتی مورد تامل قرار داده و باهر ابزاری که ضروری دیده ، از آن حفاظت کرده است . کمتر کسی از ما تردید دارد که حضور امریکا در خلیج ، هیچ ارتباطی با حقوق بشر داشته باشد . تقریباً همه ما بر آنیم که مساله امریکا علایق استراتژیک این کشور در رابطه با نفت است .

نفت و گاز منطقه ی دریای خزر ، به طور مداوم به سمت بازار های اروپائی جاری است . به لحاظ جغرافیائی و سیاسی ، روسیه و ایران در این مورد موانع اصلی امریکا را تشکیل می دهند . در سال 1998 ، دیک چینی معاون جرج بوش ، که در آن زمان مدیر شرکت نفتی هالیبرتون بود و همواره در

صنعت نفت نقش اصلی را به عهده داشته است ، گفت : « هرگز نمی توانم تصور کنم که ناگهان منطقه ای غنی و استراتژیک ، مثل دریای خزر ، ظهور کند . این تصور ، درست به آن می ماند که ما شب بخوابیم و صبح ، خوشبخت و ثروتمند شویم . » گمان نکنم حرف های دیک چینی توضیحی لازم داشته باشد .

سال ها یک شرکت غول آسای نفتی امریکا به نام یونوکال Unocal با طالبان در حال مذاکره بوده تا موافقت آن ها را برای انتقال لوله نفت از افغانستان به پاکستان و دریای عربی جلب کند . از این جا، یونوکال امیدوار می شود که به بازارهای پرسود جنوب و جنوب شرقی آسیا دست پیدا کند . در دسامبر 1997 ، هیئتی از ملاحای طالبان به امریکا می روند و حتی در هوستون با مقام های وزارت خارجه و هیئت اجرایی یونوکال ملاقات می کنند . در آن زمان ، اعدام های طالبان در ملاء عام و رفتارشان با زنان افغانی ، هیچ جنایتی علیه بشریت به شمار نمی رفت . تا شش ماه پس از آن ، خشم سازمان های زنان امریکا ، دولت بیل کلینتون را مستاصل می کند . خوشبختانه ، دولت امریکا از موضع خود در مذاکره با طالبان عقب نشینی می کند . و حالا ، پای اقبال بزرگ صنعت نفت ایالات متحده به وسط کشیده می شود .

در امریکا ، صنایع نظامی ، صنعت نفت ، اکثر شبکه های خبری و ، در واقع، سیاست خارجی این کشور را همین ترکیب اقتصادی و تجاری تحت کنترل خود دارد . بنابراین ، احمقانه است اگر انتظار داشته باشیم مسائل مربوط به اسلحه و نفت و معاملات تسلیحاتی ، انعکاس واقعی خود را در رسانه های خبری داشته باشند . به هر صورت ، به نظر نمی رسد برای مردم شوریده و گنجی که غرورشان به تازگی جریحه دار شده ، عزیزان شان به



طرز غم انگیزی کشته شده اند و خشم و غضب شان تازه و تند است ، پوچی و بیهودگی « برخوردار تمدن ها » و « تقابل خوب و بد » ، استدلال قانع کننده ای باشد . سخنگویان دولتی ، مغز این مردم را ، مثل چیزی که به آن ها خیرات داده باشند ، از کلمات فصیح و قانع کننده پرکرده اند . درست مثل آن که مقدار ویتامین و قرص ضد افسردگی شان را دم افزا بالا برده باشند . این مداوای منظم ، به مردم اطمینان داده است که سرزمین اصلی امریکا ، هم چنان به صورت معما باقی مانده است ؛ به مردمی دور افتاده از جهان که دولتی آسیب شناس و مداخله گر که بیشتر آش شله قلمکار را می ماند ، عنان اختیارش را به کف گرفته است . تکلیف بقیه ما چیست که تبدیل به گیرندگان کرخت و بی حس یورش های مهمل تبلیغاتی شده ایم ؟ مصرف کنندگان روزانه ی دروغ ها و وحشی گریهائی که درست مثل آن پاکت های زرد ، آن را همراه با مربای تمشک و « نوتلا » از هوا برای شان به زمین می ریزند . آیا به راستی چون گرسنه ایم ، باید چشم بر واقعیت ببندیم و محتوی پاکت را بخوریم ، یا باید بدون به هم زدن پلک ، به افغانستان خیره شویم و یک صدا بگوئیم : دست شما درد نکند ، به حد کافی صرف شده است ؟

در این نخستین سال هزاره سوم که به پایان خود نزدیک می شود ، آدم با حیرت از خود می پرسد که آیا ما حقوق مان را به خواب و رویا سپرده ایم ؟ آیا ما از این پس هرگز قادر خواهیم بود به زیبایی فکر کنیم ؟ آیا باز هم می شود به تولد مارمولکی در آفتاب خیره شد ، یا به زمزمه ی موش کوهی که بدون فکر کردن به مرکز تجارت جهان و افغانستان درگوش ما خواند شده است ، پاسخی داد؟

## معادله عدالت نامحدود

پس از حمله های انتحاری و خشناک یازده سپتامبر سال 2001 به مرکز تجارت جهانی ( World Trade Centre. WTC ) ، یکی از فرستنده های امریکائی گفت : « به ندرت پیش آمده است که خوب و بد ، خود را به صراحتی ابراز کنند که سه شنبه ی هفته ی پیش کردند . کسانی که ما آن ها را نمی شناسیم ، مردمی را قتل عام کردند که ما آن ها را می شناسیم ، و این عمل را با خوشحالی اهانت آمیزی هم انجام دادند . » پس از آن ، گوینده حرفش را قطع کرد و گریست .

دلیل بریدن حرف ، توجه به نوعی شباهت است : امریکا با مردمی در جنگ است که آن ها را نمی شناسد . برای آن که این مردم ، چندان در تلویزیون ظاهر نمی شوند . پیش از آن که دولت ایالات متحده کاملا هویت دشمن را تشخیص بدهد ، یا حتی شروع به درک این دشمن کند ، در تهاجم تبلیغاتی و قدرت بیانی گیج کننده ، ائتلافی بین المللی علیه ترور را هموار می کند ، نیروی زمینی ، نیروی هوائی ، نیروی دریائی و سپاه رسانه های خبری خود را به حرکت در می آورد و روانه صحنه نبرد می کند .

درد سر این جاست که وقتی امریکا به قصد جنگ کفش و کلاه کند ، بدون جنگیدن نمی تواند برگردد. اگر نتواند دشمنش را پیدا کند ، برای قانع کردن نیروهای خشمگینی که به خانه باز می گردند، باید یک دشمن تولید کند . وقتی هم که جنگ شروع شود ، حرکت آئی ، منطق و توجیه خاص خود را خواهد داشت و ما گیج می شویم که اصلا چرا جنگ شروع شده است .

آنچه ما اکنون شاهد آنیم ، نمای قدرتمند ترین کشورهای جهان است که با خشم و حالتی واکنشی ، غریزه ای کهنه را برای راه انداختن جنگی جدید ، جست و جو می کنند . ناگهان اما ، وقتی مساله ی دفاع از خود پیش می آید ، صف طویل کشتی های جنگی ، موشک های کروز و جنگیده های اف 16 امریکائی ، پدیده هائی مطلق و تعیین کننده به نظر می رسند . بمب های هسته ای ، به عنوان وسیله ای برای ارباب و تهدید ، دیگر کارائی ندارند . قلم تراش ها ، جعبه برها و خشم سرد ، سلاح هائی هستند که به جنگ های قرن جدید اهمیت می دهند . خشم می تواند قفل را باز کند . می تواند بدون جلب توجه از در گمرگ ها سر بخورد و رد شود . اصلا اثری هم از آن در اوراق گمرکی و برجسب چمدان ها نخواهد ماند .

امریکا چرا می جنگد ؟ روز بیستم سپتامبر ، اف بی آی گفت که در مورد هویت بعضی هواپیما ربایان تردید هائی داشته . در همان روز ، پرزیدنت جرج بوش گفت که دقیقا می دانست تروریست ها چه کسانی بودند و کدام دولت ها از آنان پشتیبانی می کردند . به نظر می رسد رئیس جمهوری چیز هائی می داند که اف بی آی و مردم امریکا نمی دانند .

روز بیستم سپتامبر 2001 ، پرزیدنت جرج بوش در پیامی به کنگره امریکا ، دشمنان آمریکا را «دشمنان آزادی» خواند . امریکائی ها می پرسند چرا آن ها از ما بدشان می آید ؟ جرج بوش می گوید: « آنها از آزادی های ما تنفر دارند : از آزادی مذهب ما ، آزادی بیان ما ، آزادی رای دادن و گردهم آئی های ما و آزادی ما در موافق نبودن با یکدیگر نفرت دارند . » این جا مردم دچار دو نظر متناقض می شوند : نظر اول می گوید تصور کنید دشمن همان است که دولت ایالات متحده می گوید دشمن است ، حتی اگر دلایل اثباتی قانع

کننده ای برای این ادعا نداشته باشد . نظر دوم می گوید تصور کنید انگیزه های دشمن همایی است که دولت ایالات متحده ادعا می کند . در این مورد هم اما ، شواهد اساسی وجود ندارد .

بنا به دلایل استراتژیکی ، نظامی و اقتصادی ، ترغیب جامعه ی امریکائی به باور کردن این مساله که التزام امریکائی به آزادی و دموکراسی و اصولاً نوع زندگی امریکائی مورد حمله قرار گرفته است ، برای دولت ایالات متحده امری حیاتی است . در فضای جاری که اندوه و خشم و غضب حاکم است ، جازدن این تصور ساده کار مشکلی نیست . گیرم که اگر چنین تصویری درست می بود ، باید تعجب می کردیم که چرا مرکز تجارت جهانی و پنتاگون به عنوان مظاهر اقتدار اقتصادی و نظامی امریکائی ، هدف گرفته شده اند ؟ چرا مجسمه آزادی را به عنوان هدف انتخاب نکرده اند ؟ آیا واقعیت می توانست چنین باشد که ریشه های اصلی خشم ظالمانه ای که منجر به آن حمله ها شده ، در آزادی و دموکراسی امریکائی نبوده ، بلکه به عکس ، در حمایت ها و اقدامات امریکا از نقطه ی مقابل آزادی و دموکراسی بوده است ؟ در تروریسم نظامی و اقتصادی ، شورش ها ، دیکتاتوری های نظامی ، تعصب مذهبی و نسل کشی غیرقابل تصور در خارج از امریکا ؟

برای امریکائی های عادی که تازگی داغ دیده اند ، سخت است که با چشم هائی پر از اشک به دنیا نگاه کنند و به این نتیجه برسند که اگر خونسرد و بی تفاوت باشند ، چه اتفاقی برای آن ها خواهد افتاد . نقل بی تفاوتی نیست . مساله مربوط به پیش بینی است . به این که جای تعجبی وجود ندارد . عقل و معرفت خسته از آگاهی نسبت به آنچه در پیرامون ما می گذرد ، احتمالاً باز می گردد . مردم امریکا باید بدانند که دولت های آنان مورد نفرت قرار گرفته اند ، نه خود آنان . همه ما از شایستگی و شجاعتی که آتش نشانان ، گروه های نجات

و کارمندان عادی در روزهای پس از حملات از خود نشان دادند ، تکان خوردیم . احتمالاً مردم امریکا نباید تردیدی نسبت به این واقعیت داشته باشند که خود آن ها ، موسیقی دانان فوق العاده ی آن ها ، نویسندگان شان ، هنرپیشه ها شان ، ورزشکاران جذاب و سینماشان ، در سراسر جهان مورد علاقه اند . غم و اندوه امریکا از آنچه رخ داده ، بسیار بود که بسیار هم اجتماعی شد . عجیب و غریب است که انتظار داشته باشیم این اندوه حد و اندازه ای داشته باشد و تنظیم شود . با وجود این اما ، تاسف انگیز خواهد بود اگر مردم امریکا از این فرصت برای درک علت وقوع یازده سپتامبر استفاده نکنند و چنین بپذیرند که تاسف و اندوه فقط در انحصار آن ها است که نتیجه ی انتقام جوئی فردی ازش در می آید . در این صورت ، تکلیف بقیه ما این است که سؤال های سخت بکنیم و حرف های تند و سخت گیرانه بزنیم . و برای دردها و وقایع ناگواری که برای ما پیش می آید ، مورد بی مهری و غفلت قرار بگیریم و شاید هم مجبور به سکوت شویم .

احتمالاً جهان هرگز نخواهد دانست که انگیزه ی آن هواپیما ربایان خاصی که هواپیما ها را به سمت آن ساختمان ها پرواز داده اند ، چه بوده است . آن ها بچه های سربلندی نبودند . آن ها نه یادداشتی برای دست زدن به آن اقدام انتحاری از خود به جا گذاشتند ، نه پیام سیاسی . هیچ سازمانی هم مسئولیت حمله ها را به عهده نگرفت . ما فقط می دانیم که در آن عمل ، عقیده ی آنان از گزینه طبیعی انسانی برای زنده ماندن ، یا آرزوی به یاد ماندن ، پیشی گرفته بود . چنین به نظر می رسد که خشم شان را چیزی جز عمل شرورانه ای که انجام دادند ، فرو نمی نشاند . همان طور که می دانیم ، آن عمل حفره ای بزرگ در جهان ایجاد کرد . سیاست مداران ، مفسران سیاسی و نویسندگان ( مثل خود من ) ، در غیبت اطلاعات ، از زاویه ی سیاسی ، دیدگاه ها

و تفسیر های خودشان مایه می گذارند . این احتکار و این تجزیه و تحلیل از آن فضای سیاسی که حمله ها در آن صورت پذیرفت ، فقط می تواند چیز خوبی باشد .

اما جنگ با امواج بزرگی به تلاطم در آمده است . آنچه گفتنی باشد ، باید فوراً گفته شود .

پیش از آن که امریکا خود را در راس « ائتلاف بین المللی علیه ترور » قرار دهد ، و پیش از آن که از کشورها دعوت کند ، و حتی مجبورشان کند تا به صورت فعال در این ماموریت تقریباً الهی شرکت کنند ، بد نیست پاره ای موارد کوچک را روشن کنیم . لازم به توضیح است که امریکا اسم این عملیات را « عدالت نامحدود » گذاشته بود ، اما بعد معلوم شد که این نام گذاری ممکن است اهانتی به مسلمانان باشد که معتقدند فقط « الله » می تواند عدالت نامحدود را تعیین کند ، نه بشر . به همین دلیل ، اسم عملیات را گذاشتند عملیات تحمل آزادی . منظورم این است که همین نکات کوچک را بد نیست روشن کنیم . مثلاً عدالت نامحدود و تحمل آزادی برای چه کسی ؟ در این جنگ امریکائی علیه ترور در امریکا ، یا علیه ترور به طور کلی ؟ این جا دقیقاً چه چیزی باید تلافی شود ؟ انتقام تقریباً هفت هزارجانی که از بین رفت باید گرفته شود ؟ تلافی پانزده میلیون فوت مکعب اداره و مرکز کاری که در منهاتن تبدیل به حفره ای عمیق شد باید در آید ؟ انهدام قسمتی از پنتاگون باید تلافی شود ؟ از بین رفتن صدها و هزاران محل شغلی باید تلافی شود ؟ ورشکستگی بالقوه ی بعضی شرکت های هوائی و از بین رفتن مرکز معاملات نیویورک مطرح است ؟ یا نه ، مساله ای و رای این ها میان است ؟ در سال 1996 ، یک تلویزیون ملی از مادالین آلبرایت سفیر وقت امریکا در سازمان ملل متحد پرسید ، نسبت به این واقعیت که پانصد هزار کودک عراقی

در نتیجه ی مجازات های اقتصادی ایالات متحده مرده اند ، چه نظری دارد ؟ ایشان جواب دادند که « انتخاب سختی بود اما ، به هر حال همه ملاحظات صورت گرفت و ما فکر می کنیم این بها باید پرداخت می شد » آبرایت به خاطر این حرف از کار برکنار نشد . به سفرهای دور دنیا برای بیان دیدگاه های دولت ایالات متحده ادامه داد . موقعیت بالاتری هم پیدا کرد . مجازات ها و مصوبه ها علیه عراق به جای خود باقی ماندند . مرگ و میر بچه های عراقی هم ، همچنان ادامه یافت .

و این است نتیجه ای که حاصل شده است : تفاوتی دوپهلوی میان تمدن و توحش، میان « کشتار مردم بی گناه » ، یا نه ، اگر این گونه بهتر می پسندید، تصادم تمدن ها و بدبختی ها و زیان های ناشی از آن . این معادله ی سفسطه آمیز و تنفر انگیز عدالت نامحدود است . در این معادله ، این جبر ، چقدر عراقی دیگر را باید بکشد تا از دنیا محلی بهتر برای زندگی بسازد ؟ در مقابل هر کشته ی امریکائی، چقدر افغانی دیگر باید کشته شوند ؟ برای هر کشته ، چقدر بچه باید کشته شوند ؟ چقدر دیگر از مجاهدین باید به ازای هریک سرمایه گذار بانکی کشته شوند ؟

در حالی که فرستنده های تلویزیونی سراسر جهان ما را با تعریف عملیات آزاد کننده به خواب مغناطیسی فروبرده اند ، ائتلافی از قدرت های بزرگ جهان ، خاک و جب به جب افغانستان ، این فقیر ترین ، آسیب دیده ترین و جنگ زده ترین کشور جهان را در جست و جوی اسامه بن لادن به توبره کشیده است . بن لادن را مسئول حملات یازده سپتامبر معرفی کرده اند و جرم افغانی ها این است که دولت طالبان به او پناه داده است . در افغانستان ، تنها چیزی که احتمالاً می تواند به عنوان ارزشی جنبی به حساب آید ، تابعیت آن است .

( نیم میلیون از این تبعه ی افغانی را ، یتیم هائی تشکیل می دهند که نقص عضو دارند. گزارش داده اند که وقتی اعضای مصنوعی بدن را در مناطق متروک و غیر قابل دسترسی از هواپیما به زمین می ریزند ، آدم های لنگ ، مثل گله ای رمیده به حرکت در می آیند . ) اقتصاد افغانستان ، به مسلخ رفته است . در واقع ، ارتش متجاوز در افغانستان با این مساله رو به رو است که راه های این کشور فاقد راهنما و علائم بین المللی اند که بتوان آن ها را در نقشه خواند : نه جاده های افغانستان تابلو راهنما دارند ، نه پایگاه های نظامی دارد ، نه مجموعه های صنعتی دارد ، و نه مراکز آبیاری . از این چیزها ، در نقشه ی افغانستان خبری نیست . مزارع افغانستان تبدیل به گورستان های دسته جمعی شده اند . حومه ی شهرها را « مین » صاف کرده است . آخرین تخمینی که زده اند ، ده میلیون « مین » بوده است . ارتش امریکا برای وارد کردن سربازانش اول باید مین ها را پاک کند و جاده بسازد . از ترس حمله ی امریکا ، یک میلیون شهر نشین از خانه ها شان گریخته اند و خود را به مرز پاکستان رسانده اند . سازمان ملل تخمین می زند که هشت میلیون شهروند افغانی به کمک های فوری نیاز دارند . با پایان یافتن ذخایر ، نهادهای بین المللی تغذیه و کمک رسانی ، منطقه را ترک کرده اند . بی بی سی گزارش می دهد که عمیق ترین فاجعه ی انسانی دوران معاصر ، در افغانستان آغاز شده است . این ، گواه عدالت نامحدود در قرن جدید است . انسان هائی که منتظرند تا کشته شوند ، به حد مرگ گرسنگی می کشند .

در امریکا زمزمه های سختی درگرفته است تا افغانستان را به حدی بمباران کنند که به عصر حجر بازگردد . لطفا کسی این خبر فوق العاده را منتشر کند که افغانستان قبلا به آن عصر باز گشته است . اگر باعث تسلی خاطر شود ، باید گفت امریکا هیچ کمکی نکرده که مانعی برای رساندن افغانستان به چنین



مرحله ای شود . اصلا بعضی امریکائی ها ممکن است آنقدر گیج باشند که دقیقا ندانند افغانستان کجاست ( اخر در خبر است که تغییراتی در نقشه های کشورشان به وجود آمده ) ، اما ، به هر حال ، دولت ایالات متحده و افغانستان دوستان قدیمی اند .

در سال 1979، پس از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان ، سی آی ا و آی اس آی ( سرویس جاسوسی و امنیتی پاکستان ) بزرگترین عملیات مخفی ی پس از جنگ ویتنام را سازمان دادند . و هدف شان این بود که جریان و توان مقاومت افغانستان را علیه شوروی کوک کنند و آن را به حد جنگ مقدس و جهاد اسلامی توسعه دهند . این اقدام می توانست کشورهای مسلمان درون اتحاد شوروی را علیه رژیم کمونیستی سازمان بدهد و باعث از هم گسیختن یکپارچگی شود که در نتیجه ی آن ، ثبات سیاسی شوروی مختل می شد . آغاز این طرح ، می توانست به معنی ایحاد ویتنام اتحاد شوروی باشد. حتی می توان گفت که حدود پیش بینی ، از این هم فراتر می رفت . در طول سال ها، هزاران مجاهد تند رو از چهل کشور اسلامی به وسیله سی آی ا و آی اس آی به استخدام در آمدند و به این ترتیب ارتش مزدوری از آنان تشکیل شد که به نیابت امریکا وارد جنگ شدند . درجه داران و صفوف مجاهدین نمی دانستند که جهاد آنان ، در واقع جنگی برای عموسام است . ( طنز قضیه اما ، آن بود که امریکا هم متقابلا نمی دانست که برای آینده ای علیه خود سرمایه گذاری می کند . )

در سال 1989 ، روس ها پس از نبردهای خونین ده ساله ، عقب نشستند . و پشت سر ، تمدن تبدیل شده به مخروطه را از خود به جا گذاشتند . شعله های سرکش جنگ های داخلی زبانه کشید . جهاد اسلامی، به چین ، کوسوو، و رفته رفته کشمیر کشیده می شد. سی آی ا به ریختن پول و تجهیزات نظامی

در میدان ادامه داد ، اما دامنه ی کار چنان گسترده شد که هزینه ی بیشتری بر می داشت . مجاهدین به کشاورزان دستور دادند که به عنوان « مالیات انقلابی» خشخاش بیشتری بکارند. با حفاظت و تامین ای اس آی ، صدها لابراتوار تبدیل تریال به هروئین ، در امتداد مرزهای افغانستان – پاکستان ساخته شد . ظرف دوسال پس از ورود سی آی ا ، نوار مرزی پاکستان – افغانستان تبدیل به بزرگترین مرکز تولید هروئین در جهان شد . همچنین به تنها منبع در آمد کلان در خیابان های امریکا . می گویند در آمد سالانه فروش هروئین بین صد تا دویست میلیون دلار است که به زخم آموزش نظامی و تامین تجهیزات نظامی در منطقه زده می شود .

در سال 1996 ، طالبان که فرقه ای حاشیه ای ، خطرناک ، تند رو و بنیادگرا خوانده می شد ، راهش را برای رسیدن به قدرت در افغانستان باز کرد . طالبان به وسیله ای اس آی ، همکار و پیرو قدیمی سی آی ا بنیان گذاری شد و مورد پشتیبانی بسیاری از احزاب پاکستان قرار گرفت . طالبان ، بند از پای رژیم تروریست در افغانستان گشود . نخستین قربانیانش مردم خودش ، بخصوص زنان بودند . مدارس دخترانه را بست ، زنان را از مشاغل دولتی کنار زد ، حدود اسلامی را به جامعه تحمیل کرد که بنا بر آن ، زنی که آن حدود را رعایت نکند ، باید سنگسار شود و زنان زنا کار باید زنده به گور شوند . کارنامه و ردپای حقوق بشر در دولت طالبان ، این احتمال را که چنین حکومتی با چشم انداز جنگ مرعوب شود ، از روش خود دست بردارد ، یا بیش از این جان شهروندانش را مورد تهدید قرار ندهد ، منتفی می کند .

پس از آن همه اتفاقی که افتاده است ، چیزی مسخره تر از آن می تواند وجود داشته باشد که روسیه و امریکا ، دست در دست هم به انهدام مجدد افغانستان

پرداخته باشند؟ سؤال این جاست که آیا ویرانه را می توانید ویران کنید؟ ریختن بمب بیشتر بر افغانستان، فقط سنگ و کلوخ را در هم می ریزد، گورهای قدیمی را بزرگ تر می کند و مزاحم مرده ها می شود. مناظر ویران افغانستان، گورستان کمونیزم شوروی و سکوی پرش جهان یک قطبی ی زیر سلطه ی امریکا بود. این زمینه، فضا را برای سرمایه داری جدید و وحدت عمل جهانی شدن سرمایه؛ که آن هم زیر سلطه ی امریکا بود، بیش از پیش فراهم می کرد. و حالا موازنه در افغانستان چنین است که تبدیل به گورستان سربازان غیر مشابهی شود که برای امریکا و پیروزی امریکا جنگیده اند.

وضع متحدان قابل اعتماد امریکا چه می شود؟ پاکستان هم لطمه ی فاحشی دیده است. دولت ایالت متحده از حمایت دیکتاتورهای نظامی که نمی گذارند دموکراسی در کشور ریشه بدواند، اصلاً شرمسار نیست. پیش از آن که پای سی آی ا باز شود، تریاک در پاکستان فقط یک بازار کوچک محلی داشت. در سال های 1978 تا 1985 تعداد معتادان به هروئین، از شمار اندک به انبوه رسید. حتی پیش از یازده سپتامبر، میلیون ها آواره ی افغانی در چادرهای مرزی زندگی می کردند. اقتصاد پاکستان در حال فرو ریختن است. خشونت های فرقه ای، برنامه های تنظیم ساختمان جهانی شدن سرمایه و عالی جنابان مواد مخدر، دارند کشور را تکه پاره می کنند. در مراحل آماده شدن برای جنگ با شوروی، مراکز آموزش تروریست، مثل دندان اژدها به اندام سراسر کشور فرو رفتند و بنیادگرایی را تولید کردند که بیش از هر جایی در خود پاکستان بازار داشتند. طالبان که مورد حمایت دولت پاکستان قرار گرفت و اساساً به وسیله همین دولت بنیان گرفت و سال ها ساخته و پرداخته شد، متحد سیاسی و استراتژیکی خود احزاب پاکستانی بود

و به وسیله همین احزاب از هر لحاظ تقویت شد. و حالا دولت ایالات متحده از پاکستان در خواست می کند ( درخواست می کند ؟ ) دست آموزی را که سال ها در حیات خلوت خود پرورش داده است ، خفه کند . پرزیدنت مشرف که حمایت از ایالات متحده را تضمین کرده است ، خوب می داند که چیزی شبیه به جنگ داخلی را در کیسه دارد . هندوستان ، به یمن شرایط جغرافیائی ، و تا حدودی نیز به خاطر نظریات رهبران پیشین خود ، خوش شانسی آورده که تا کنون پشت این میز بزرگ بازی قرار نگرفته است . چنانچه هندوستان پشت این میز قرار می گرفت ، به این معنی بود که ؛ همان گونه که امروزه شاهد آنیم ، دیگر از دموکراسی هیچ اثری در این کشور وجود ندارد . امروز ، همان طور که بعضی از ما با نگرانی ناظر آنیم ، دولت هندوستان ؛ با حالتی جنون آمیز ، تسمه هایش را سفت کرده و ملتسمانه از امریکا گدائی می کند تا پایگاه هایش را به جای پاکستان در هندوستان علم کند . این گونه نگرش حقیر به سرنوشت کثیف پاکستان ، نه تنها منحصر به فرد است ، بلکه اساسا غیر قابل تصور است که هندوستان دست به چنین کاری بزند . هر کشور جهان سومی ، با آن اقتصاد شکننده و پایگاه اجتماعی پیچیده ، حالا دیگر باید فهمیده باشد که دعوت ابرقدرتی مثل امریکا ( حالا چه بگوید که می ماند ، یا موقتا در آن پایگاه ها مستقر می شود ) ، درست مثل این است که شما از آجر بخواهید به شیشه ی پنجره تان بخورد .

در حمله رعد آسای خبری که پس از یازده سپتامبر صورت پذیرفت ، جریان های اصلی شبکه های تلویزیونی ، آشکارا مساله ی اصلی درگیری ایالات متحده در افغانستان را از نظر انداختند . پس ، برای جلب توجه کسانی که با داستان آشنا نیستند ، باید بگویم که پوشش خبری حمله ها باید به جریان می

افتاد تا می توانست روی هر گونه بد بینی در مورد مساله اثر بگذارد . حال آن که برای آشنایان به تاریخ معاصر افغانستان ، پوشش خبری تلویزون های امریکائی و قدرت تحریک « ائتلاف بین المللی علیه ترور » فقط توهین به شعور انسان است .

« عملیات آزادیبخش » به این دلیل صورت پذیرفت تا حافظ تامین و ادامه زندگی به روش امریکائی باشد . و تا زمانی که امریکا از این بابت احساس اطمینان صد در صد کند ، آن را ادامه خواهد داد . این اقدام باعث گسترش وسیع ترخشم و ترور در سراسر جهان خواهد شد . برای امریکائی های عادی، زندگی تبدیل به نفس کشیدن در فضای بیمار عدم اطمینان شده است : فرزند من در مدرسه تامین خواهد داشت ؟ در جاده ها گاز اعصاب می زنند ؟ بمبی در سالن سینما منفجر خواهد شد ؟ همسرم امشب به خانه می آید ؟ مدام به مردم امریکا هشدار می دهند که مواد بیولوژیکی ، آبله ، سیاه زخم و انبوهی از خطرهای کشنده ، هر لحظه در انتظار آن ها است . بسیار اتفاق می افتد که مردم عامی امریکا ، با این هشدارهای کشنده ، فکر می کنند اگر یک باره با بمب هسته ای بمیرند ، بهتر است . به نظر آن ها ، شرایط موجود بسیار بدتر از شرایطی است که آدم در آن بمبی می خورد و می میرد .

دولت ایالات متحده و بدون تردید سایر دولت های جهان ، می خواهند به بهانه جنگ و استفاده از فضائی که به وجود آورده اند ، آزادی های اجتماعی را درجهان به حداقل برسانند ، زیر آزادی بیان بزنند ، کارگران را از کار بیکار کنند ، اقلیت های قومی و اقلیت های مذهبی را به ستوه آوردند و همه ی هزینه های اجتماعی را به سمت صنایع دفاع هدایت کنند . هزینه این طرح بسیار گران است . چرا ؟ مقصود شان چیست ؟ اگر چنین شود ، پرزیدنت جرج بوش دیگر نمی تواند از شر دنیای شرورها رها شود، پس هیچ اشکالی

ندارد که با مقدسان شریک شود. این بی معنی است که دولت ایالات متحده ، حتی تصور کند که می تواند با فشار و خشونت بیشتر ، تروریسم را از میان بردارد . تروریسم عارضه است ، نه بیماری . تروریسم هیچ کشوری ندارد . فرا ملیتی است ، درست همان قدر جهانی که شرکت های بزرگ کوکاکولا ، پپسی و نایکه هستند . در نخستین نشانه ی دردسر ، تروریست ها می توانند کارخانه شان را کشور به کشور در جست و جوی متاع بهتر بچرخانند . درست مثل شرکت های فراملیتی .

تروریسم ، به عنوان یک پدیده هرگز از میان نخواهد رفت . اگر این واقعیت در نظر گرفته شود، نخستین قدم برای امریکا این است که قبول کند بقیه ملت ها و انسان ها هم در این سیاره سهمی دارند؛ ملت ها و انسان هایی که در تلویزیون ها نیستند ، اما غم ها و شادی ها و زندگی ها و آوازه ها و عشق های خود ؛ و اگر ارباب بپذیرد ، حقوق انسانی خود را دارند . به جای توجه به این واقعیت ، وقتی از دونالد رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده پرسیدند به چه نتیجه و چیزی در جنگ جدید امریکا پیروزی می گوید ، جواب داد که اگر بتواند دنیا را قانع کند که امریکائی ها باید اجازه داشته باشند به روش زندگی امریکائی ادامه بدهند ، به نظر او به پیروزی دست یافته است .

حملات یازده سپتامبر ، کارت دعوت بد هبیتی بود از طرف دنیائی که مدام و به طرز وحشتناکی عوضی رفته است . شاید پیام را بن لادن نوشته باشد . که می داند ؟ و این پیام به وسیله ی عواملش عرصه شده باشد ، اما حتما امضایش را باید ارواحی کرده باشند که قربانیان جنگ قدیمی ایالات متحده اند . میلیون ها نفر در کره ، ویتنام و کامبوج کشته شدند . هفده هزار و پانصد نفر در جریان پشتیبانی ارتش اسرائیل از تجاوز نظامی ایالات متحده به لبنان –

که در سال 1983 اتفاق افتاد - کشته شدند . ده ها هزار عراقی در عملیات توفان صحرا ( جنگ خلیج - 2 ) کشته شدند . هزاران فلسطینی در نبرد علیه اشغال ساحل غربی رود اردن کشته شدند . و میلیون های دیگر در یوگسلاوی، سومالی ، هائی تی ، شیلی ، نیکاراگوئه ، ال سالوادور ، جمهوری دومینکن و پاناما ، به دست تروریست ها ، دیکتاتورها و نسل کش ها کشته شدند که دولت امریکا عامل آموزش دهنده ی آنان و تامین کننده هزینه و تسلیحات آنان بوده است . این ویژگی ، اصلا در فهرست درک و تفاهم و خوشبینی جایی ندارد .

مردم مملکتی که تا این حد در گیر جنگ و تجاوز و مناقشه های پایان ناپذیر در خاک دیگران است، خوشبخت اند . ضربه های یازده سپتامبر ، در این همه مدت زمان ، دومین ضربه ای بود که امریکا در طول صد سال گذشته تحمل می کرد . اولی پرل هاربر بود . تا تلافی این حمله ، راه درازی پیموده شد ، اما به هیروشیما و ناکازاکی انجامید . این بار ، جهان با نفس های حبس شده منتظر وقایع هولناک است .

اخیرا کسی گفته بود که اگر اسامه بن لادنی اصلا وجود خارجی نداشت ، امریکا باید می ساختش . اما در واقع امریکا قبلا بن لادن را ساخته است . بن لادن از جهادی هائی بود که در سال 1879، پس از طراحی عملیاتی امریکا در افغانستان ، به این کشور منتقل شد . بن لادن این امتیاز را دارد که سی آی ۱ ، او را خلق کرده و اف بی آی ، دنبالش می گردد. در یک دوره ی دوهفته ای ، بن لادن از «مظنون» به «مظنون اصلی» ترفیع مقام داده شد و بدون ارائه ی هیچ سند محکمه پسندی ، «زنده یا مرده» او را خواستند . با همه ی محاسبات ، محال است سندی محکمه پسند ساخت و پرداخت تا ارتباط بن لادن با یازده سپتامبر را تأیید کند . تا کنون ، به نظر می رسد تنها

سندی که در این مورد ساخته باشند ، این باشد که بن لادن حملات یازده سپتامبر را محکوم نکرده است . با اطلاعاتی که از منطقه و شرایط زندگی بن لادن در دست است ، این احتمال صد در صد است که حمله ها را او شخصا طراحی و اجرا نکرده است ، برای این که اوچهره ی روحانی است ، منبع الهام است . پاسخ طالبان به مطالبات ایالات متحده که از آن جمله استرداد بن لادن به امریکا بود ، کاملا موجه بود : سند بدهید ، آن وقت ما او را تحویل شما می دهیم . پاسخ پرزنتیت بوش اما ، این است که مطالبه ی ما غیر قابل بحث است .

( وقتی بحث در مورد استرداد بن لادن داغ است ، ما هم می توانیم تقاضا کنیم که دولت هندوستان استرداد آقای وارن اندرسن رئیس شرکت یونیون کاربید را از ایالات متحده بخواهد ؟ ایشان مسئول نشد گاز بوپال در سال 1984 هستند که باعث مرگ 16 هزار تن شد . مدارک ضروری و محکمه پسند را هم قبلا جمع آوری کرده ایم . همه ی این اسناد و مدارک ، در پرونده ها موجودند . می شود لطفا آقای وارین اندرسن را تحویل ما بدهید ؟ )

اما واقعا اسامه بن لادن کیست ؟

اجازه بدهید جور دیگری بپرسم : اسامه بن لادن چیست ؟

بن لادن رازسر به مهر خانواده های امریکائی است . او ، دوقلوی سیاه رئیس جمهوری امریکاست . دوقلوی درنده ای که جفتش باید زیبا و متمدن باشد . این همزاد را از گوشت دنده دنیائی ساخته اند که در سیاست خارجی امریکا در حال تباه شدن است . نه تنها این ، که کلاhek های هسته ای امریکا و دیپلماسی مسلح امریکا ، بی احترامی خنک امریکا به زندگی های غیر امریکائی ، طرح های اقتصادی بی رحمانه امریکا که مثل ابری از ملخ ، از کشورهای فقیر می گذرد و اقتصاد شان را می چرد و ، سرانجام ، چپاول



گری های چند ملیتی که حتی دارند برهوائی که ما تنفس می کنیم ، زمینی که بر آن ایستاده ایم ، آبی که می نوشیم و فکروهائی که می کنیم ، مسلط می شوند. حالا که راز سر به مهر خانواه بیرون افتاده است ؛ دوقلوها دارند در همدیگر محو می شوند تا رفته رفته نسبت به هم، قابل تغییر باشند . تفنگ هاشان ، بمب هاشان ، پول و مواد مخدرشان ، درچشم به هم زدنی همه جا را در می نوردد. ( موشک های استینگر که هلی کوپترهای امریکائی را نشانه می روند ، به وسیله سی آی ا ، تهیه شده اند . هروئینی که معتادان امریکائی مصرف می کنند ، از افغانستان می آید . دولت بوش اخیرا - چند ماه پیش از واقعه یازده سپتامبر 2001 - ، 43 میلیون دلار برای کمک به مبارزه با مواد مخدر ، به افغانستان پول داد .

حالا شروع کرده اند به عاریه گرفتن فصاحت کلام یکدیگر . هر یک ، دیگری را « سرافعی » می داند . هردو دست به دعا برداشته اند و در اشاره ها شان از حکومت جاری مسیح بهره می برند . هر دو به طرز روشنی در جنایات سیاسی درگیرند . هردو به طور خطرناکی مسلح اند : یکی به کلاهدک های هسته ای که قدرت وحشتناکی دارد ، دیگری در روشنائی سیمایی به سلاح مخرب و قدرتمندی که از نومییدی ریشه می گیرد . گلوله آتش و چکش و یخ شکن . چماق و گاو وحشی . مهمترین نکته ای که همیشه باید به خاطر بسپاریم ، این است که هیچ یک از این دو ، راه حل نیستند .

اولتیماتوم آقای بوش به جهان که - « یا با ما هستید ، یا با تروریست ها » - بخشی از خودخواهی و نخوت او است .

این فرصت مورد انتظار مردم نیست ؛ فرصتی نیست که مردم به آن نیاز داشته باشند ؛ یا باید امکان ساختن آن را داشته باشند .

## میلان ری

میلان ری *Milan Ray* نویسنده آگاه و ضد جنگ ، در صف طویل نویسندگان ضد جنگ و ضد امپریالیست جهان ، جایگاه ویژه ای دارد . از همکاران نزدیک نوام چامسکی و از نویسندگان برجسته ای است که سخنرانی های آگاهی بخش و تکان دهنده چامسکی را تحریر می کنند . پیش از تجاوز نظامی امریکا ، بریتانیا و متحدان شان به عراق ، و در جریان بمباران های مقطعی ی پس از جنگ اول خلیج که به بهانه ی پرواز هواپیماهای عراقی در مدارهای ممنوع صورت می گرفت و منجر به قتل میلیون ها کودک و گسترش هولناک فقر و فلاکت در عراق شد ، با همکاریانش به عراق رفت و به موازات این سفر تحقیقاتی ، مطالعات وسیعی را در رابطه با امپریالیسم و عراق ، پیش برد .

کتاب « نقشه جنگ - عراق » که دلایل اصلی جنگ علیه عراق را افشا می کند ، حاصل این سفرها و تحقیقات است که نخستین بار در اگوست سال 2002 در بریتانیا و امریکا منتشر شد و در سراسر جهان مورد استقبال انسان های آگاه مدافع عدالت قرار گرفت .

تحقیقات میلان ری در این کتاب 240 صفحه ای ، دلایل ایالات متحده و متحدانش را در حمله به عراق نفی می کند و بفریبکاری ها و قلدری های امریکا تاکید می ورزد . « کنترل نفت » تکه ای از این کتاب است .

## کنترل نفت

### اهمیت نفت

در سپتامبر سال 1945، لدر آلتین چام وزیر امور خاورمیانه ی بریتانیا، اهمیت خاور میانه را در یادداشتی داخلی توضیح می دهد. جمله های مقدماتی این یادداشت، بر عامل اقتصادی این اهمیت متمرکز شده است:

روابط متقابل مردم غربی، شرقی و جنوبی سرزمین های مشترک المنافع بریتانیا (کامون ولث)، چیزی مثل قیف است که نفت باید به عنوان ماده ای نرم کننده از سرگشادش بریزد تا جریان رابطه را سیال کند. این ماده، باید از منبع ذخائر کلان خود تامین شود. مرکز این منبع، خاورمیانه است. ما نمی توانیم بدون حفظ سلطه ی کامل بر این منطقه و برخورداری از حد اکثر دوستی و اختیار، این ماده ی سیال و جریان ناشی از آن را تامین کنیم. بنابراین، نمی توانیم اجازه بدهیم قدرت دیگری بر این منطقه ی حیاتی مسلط شود. اهمیت حیاتی خاورمیانه برای ما، کمتر از اهمیت حیاتی امریکائی مرکزی و جنوبی برای ایالات متحده و اهمیت شیب های غربی و شرقی سرزمین وسیع روسیه برای اتحاد جماهیرشوروی نیست.

التین چام، در این یادداشت به عنوان درسی که بریتانیا از جنگ جهانی دوم گرفته است، تاکید می ورزد که: «در سال 1940 که مصر در خطر قریب الوقوع اشغال قرار گرفته بود، بیهوده نبود که ما لشکر زرهی خود را به این جزیره فرستادیم. ما برای کسی کار مجانی نمی کنیم. این اتفاقی نبود که پس از پیروزی ما، چهره جنگ؛ دو سال بعد، در ال علمین تغییر کرد.»

در سال 1949 ، وزیر امور خارجه ی بریتانیا از حزب کارگر ، زیر این ادعا خط تاکیدی کشید که : «چه در جنگ ، یا در زمان صلح ، خاورمیانه برای امپراتوری بریتانیا فوق العاده حیاتی است . کاملاً اصولی است که ما وضعیت خاص خود را در این منطقه حفظ کنیم و پاسخگوی مسئولیت های خاص خود باشیم . « برخورداری از « حداکثر دوستی و اختیار » ، همان « اعتبار » ی است که نوام چامسکی آن را با اختیارات نوع پدر خوانده های مافیا مقایسه می کند .

وزارت امور خارجه ی ایالات متحده ، درست در همان زمان ، توجه مشابهی به خاورمیانه داشت و تاکید می ورزید که ذخیره نفتی عربستان سعودی « قدرت استراتژیکی حیرت آوری دارد و یکی از حیاتی ترین مواد در تاریخ جهان است . »

بخت یار آلترین چام و همکارانش در وزارت امور خارجه ی بریتانیا نبود و سلطه ی امپراتوری در خاورمیانه کاهش یافت . در نتیجه ی این افول ، بریتانیا ناچار شد بخش وسیعی از قدرت خود در خاورمیانه را به ایالت متحده واگذارد و خود در منطقه ای که بر آن تسلط بلا منازع داشت ، به داشتن نقش درجه دوم اکتفا کند .

## ایران

یکی از موارد واگذاری قدرت به ایالات متحده ، جریان ملی شدن صنعت نفت ایران در ماه مه 1951 بود . شرکت نفت انگلو- ایندین ( AIOC ) ، که حالا دیگر شرکت نفت انگلیس - بریتش پترولیوم - بود ( چنان قدرت ستمگرانه ای در ایران داشت که فقط در آمدش در سال 1950 صد و هفتاد میلیون پوند انگلیس بود . دولت حزب کارگر بریتانیا که توانسته بود بر بسیاری از جنبش

های ملی اثر بگذارد و آن ها را به سمت خود هدایت کند، از حد و درجه ی نهضت ملی در ایران شدیداً به خشم در آمده بود . بریتانیا از دولت ایران واگذاری امتیاز تا زه ای را برای AIOC مطالبه می کرد ، در غیر این صورت ، تقاضای عقد قراردادی را داشت که بنابراین ، ایران پرداخت غرامت همه سودهائی را که بریتانیا باید درچهل سال آینده داشته باشد ، تقبل کند .

این تقاضا را دولتی که دموکراتیک انتخاب شده بود ، ردکرد . پیشنهاد دولت ملی ایران ، پرداخت حد عادی غرامت بود. وزارت امورخارجه در ژانویه 1952، در مکاتبات داخلی خود اعلام کرد که : «تنها راه خلاص شدن از شر دکتر محمد مصدق نخست وزیر قانونی ایران ، تدارک کودتائی علیه او است.» در این کودتا ، به رسم سنتی ی سیاست خارجی بریتانیا ، باید مردی قدرتمند زمام امور را به دست می گرفت که به وظایف خود آشنا می بود . یک دیکتاتور . به نظر وزارت امور خارجه : « این مرد دیکتاتور، باید مدیریت لازم را انجام می داد ، دست به اصلاحات می زد و مساله نفت را هم عاقلانه حل و فصل می کرد . »

ایالات متحده یک میلیون و بریتانیا یک و نیم میلیون دلار برای تدارک این کودتا سرمایه گذاری کردند . ریچارد کوتام مامور ویژه ی سی آی ا در ایران ، توضیح می دهد که این سرمایه گذاری، سازمان دهی می خواست . سازماندهی هم نیاز به جمعیت داشت . جمعیتی مزدور از اوباش باید راه می افتادند ، دست به خشونت می زدند و وانمود می کردند که کمونیست های طرفدار مصدق اوضاع را چنان پیش می برند که انقلابی ( کمونیستی ) در شرف وقوع است . هدف این بود که زمینه های مادی برای انجام کودتا به وسیله مردی که باید سوار بر اسب سفید می آمد و به بهانه ی نجات مملکت از دست کمونیست ها مصدق را کنار می زد ، فراهم می شد . کودتای مشترک ام

شانزده ( M 16 سازمان جاسوسی بریتانیا ) و سی آی ا ( سازمان جاسوسی ایالات متحده ) در اگوست 1953 موفقیت آمیز بود : ژنرال زاهدی ( مزدور شماره یک کودتا ) مملکت را به سرعت قبضه کرد ، شاهی که از دست مردم فرار کرده بود ، به سرعت بازگشت و بی درنگ وظیفه اش را انجام داد و قراردادهای نفتی دلخواه غربی ها را امضا کرد .

در آمد های بریتانیا به چهل در صد کاهش یافت ، حال آن که برای نخستین بار در آمد شرکت های نفتی ایالات متحد از نفت ایران تامین شد . شرکت های نفتی امریکائی چهل در صد از در آمد نفت را صاحب شدند . به این ترتیب ، نخستین عملیات علنی امریکا که با همکاری M 16 به ثمر رسید ، این امکان را برای شرکت های نفتی ایالات متحده بازکرد تا در کشوری نفوذ کنند که قبلا قدرت بریتانیا راه را بر آنان بسته بود . این پی آمد ، برای بریتانیا بسیار تلخ بود .

در نتیجه ی این کودتا ، سهم ایالات متحده از نفت خاورمیانه ، از چهل و چهار درصد به پنجاه و هشت در صد رسید ، حال آن که سهم بریتانیا از پنجاه و سه در صد به بیست و چهار در صد کاهش یافت و باعث شد که سر راجر مکینز سفیر بریتانیا در ایالات متحده بپرسد : « آیا امریکائی ها آگاهانه دارند نفوذ خود در خاورمیانه را جانشین نفوذ ما می کنند ؟ »

رژیم شاه ، پس از بازگشت و عقد قراردادهای دلخواه غربی ها ، معیارهای تازه ای را برای شکنجه های سیستماتیک به عنوان وسیله ای برای کنترل سیاسی امور ، در ایران برقرار کرد .

## دخالت بی رحمانه

نمونه ی واضح دیگر ، در جولای 1958 در عراق اتفاق افتاد . در زمانی که افسران ملی گرای عراقی دست به کودتا زدند و برای نخستین بار تسلط امریکا و بریتانیا برنفت منطقه را مورد تهدید قرار دادند . بلا فاصله پس از کودتا ، وزیرامورخارجه ی بریتانیا سلوین لوید پیام محرمانه ای برای نخست وزیر خود فرستاد . با این گمان که ممکن است رژیم جدید عراق سودای اشغال کویت را در سر داشته باشد ، این پیام دو راه حل را پیشنهاد می کرد . پیشنهاد اول این بود که بریتانیا بی درنگ عراق را اشغال کند . خود او ، نظر داد که این راه حل عاقلانه نیست ؛ اگرچه فایده اش این است که جای پای ما را در نفت کویت سفت می کند . و قطعا این همان هدفی است که رژیم جدید عراق دنبال خواهد کرد . اما به این جهت عاقلانه نیست که هزینه ی سنگینی دارد ، ضمن آن که تاثیر خوبی در افکار عمومی جهان و ، بخصوص سایر کشورهای عربی ، نخواهد داشت .

پیشنهاد دوم این است که دست به اقداماتی در جهت استقلال صوری عراق بزنیم و نوعی کویت سوئیسی بسازیم که در آن حضور فیزیکی نداشته باشیم . اگر این راه حل مورد قبول واقع شود ، باید به این ضرورت هم توجه داشته باشیم که چنانچه اشکالی در کار پیش آمد ، به هر قیمتی که شده بی رحمانه دخالت کنیم .

آقای سلوین لوید ، قبلا منافع بریتانیا در خلیج فارس را به صورت زیر تدوین کرده بود :

( الف ) باید اطمینان پیدا کنیم که بریتانیا و سایر کشورهای غربی ، به

تولید نفت کشورهای خلیج دسترسی خواهند داشت .

( ب ) باید بتوانیم جلو رشد کمونیسم و تمایلات کمونیستی در منطقه را

بگیریم و مقدم بر آن ، از منطقه در برابر جرقه های ناسیونالیستی

اعراب که اتحاد شوروی در حال حاضر ترجیح می دهد در آن پوشش  
پیش روی کند ، حفاظت کنیم .

« دخالت بی پروا » ؛ چه علنی ، یا غیر علنی ، بعضی وقت ها برای تامین ،  
یا بازتامین کنترل غربی ها بر نفت خاورمیانه ضروری است . تنها در این  
صورت شرکت های نفتی غربی سطح مطلوب منافع خود را می توانند تضمین  
کنند . بخصوص درشرایطی که بنیه اقتصادی بریتانیا – و از دهه هفتاد ایالات  
متحده – ضعیف شده است ، تامین این تضمین امری حیاتی است .

### نیروهای واکنش سریع RDF

در سال 1971 ، توانائی دخالت بی پروای بریتانیا ، ناگهان در منطقه ی خلیج  
فارس رو به زوال گذاشت . این اتفاق زمانی افتاد که حضور نظامی بریتانیا  
در خلیج از بین رفت . خارج شدن نیروهای نظامی بریتانیا از حوزه ی خلیج  
فارس ، در جریان محدودتر شدن امپراتوری بریتانیا ، واقعه ای پر اهمیت  
بود. صدای ایالات متحده در آمد . حضور پادگان های نظامی بریتانیا در این  
خطه ، برای ایالات متحده بسیار مفید بود . یکی از مورخان توضیح می دهد  
که حضور نظامی بریتانیا در خلیج ، عنصر مکمل قدرت ایالات متحده در  
منطقه بود . دلیلش هم این است که افکار عمومی در سطح جهان علیه تجاوز  
نظامی امریکا به ویتنام تحریک شده بود و ایالات متحده مجبور بود استراتژی  
غیر مستقیمی را که به « دکتترین نیکسون » معروف بود و روی ایران ،  
عربستان سعودی و اسرائیل برای اداره ی امور اجتماعی و اقتصادی خلیج  
تکیه می کرد ، در خلیج جانشین حضور مستقیم نظامی خود کند .  
وقتی که ترس از عوارض جنگ ویتنام تا حدودی ریخت ، پرزیدنت جیمی  
کارتر محرمانه دستور تشکیل نیروی واکنش سریع ( RDF ) را صادر کرد



که عمدتاً نظر به خلیج فارس داشت . در سال 1979 ؛ بیشتر از بحران گروگان گیری امریکائی ها در ایران و تجاوز نظامی اتحاد شوروی به افغانستان ، وجود نیروی واکنش سریع به صورت عمومی اعلام شد . وقوع گروگان گیری و ورود ارتش شوروی به افغانستان ، بعدها وسیله ی توجیه ضرورت تشکیل نیروی واکنش سریع شدند . نیروی واکنش سریع ، مدتی بعد « فرماندهی » جداگانه خود را پیدا کرد که به فرماندهی مرکزی ( CENTCOM ) معروف شد . این فرماندهی مرکزی منطقه را از کنیا تا پاکستان زیر پوشش خود قرار داد و به سلاح اتمی مجهز شد . در « دکترین کارتر » تاکید شده است که : « هر گونه اقدامی به وسیله نیروی خارجی برای تسلط بر منطقه ی خلیج فارس ، تهاجم به منافع ایالات متحده تلقی خواهد شد که باید با آن به هر وسیله ای ؛ از جمله نیروی نظامی ، پاسخ فوری داده شود . » ( این ، به معنای تضمین سلاح اتمی برای رژیم های دست نشانده ی ایالات متحده هم هست )

البته خود ایالات متحده « نیروی خارجی » به حساب نمی آید . در سال 1980 رابرت کامر وزیر دفاع سیاسی ، اعتراف کرد که « مهمترین تهدید برای منطقه ی اقیانوس هند ، خطر حمله علنی روسی ها نیست ، بلکه به هم خوردن ثبات داخلی ، کودتا و اقدام به براندازی حکومت های این منطقه است . » پرزیدنت رونالد ریگان ، در مورد « نیروهای خارجی » صراحت بیشتری داشت : « ما اجازه نخواهیم داد عربستان سعودی تبدیل به ایران دیگری شود . ناسیونالیسم عرب که به عنوان نظریه ای عجیب و غریب فکر می کند منابع نفتی باید صرف توسعه ی ملی کشورهای عربی شوند ، نه آنکه در خدمت شرکت های خارجی و ثبات اقتصادی بریتانیا و ایالات متحده قرار گیرند ، در واقع یک « نیروی خارجی » محسوب می شود .

یکی از شیوه هائی که نیروی واکنش سریع می تواند از آن طریق به « نیروهای خارجی » غلبه کند، در کتاب سالیانه ارتش ایالات متحده به نام « روش جنگیدن » توضیح داده شده است . این کتاب آموزشی تحت عنوان « میدان رزم هوا – زمین اف ام 100-5 ( طرح عملیاتی ) در سال 1982 منتشر شده و در آن آمده است : « یک نیروی تقریباً کوچک واکنش سریع ، با سلاح اتمی ، باید همواره برای واکنش فوری در مقابل خطرات احتمالی ، آماده برای انجام ماموریت باشد . نیروی بزرگتر ممکن است در ورود به صحنه تاخیر داشته باشد . این نیروی کوچک باید قادر به انجام عملیات بازدارنده باشد تا نیروی بزرگتر برسد . »

### برنامه فشار آوردن

واشینگتن با تنظیم برنامه ی فشار به جنوب غربی آسیا در سال 1982 ، متحدانش در پیمان دفاعی آتلانتیک شمال ( ناتو NATO ) را زیر فشار قرار داد تا به نیروی ضربتی واکنش سریع بپیوندند . هدف آن بود که وقتی نیروهای نظامی ایالات متحده از اروپا و مدیترانه را به خلیج می فرستند ، نیروی های نظامی اروپائی بتوانند جایگزین شوند و تدارکات نیروهای متجاوز ایالات متحده را پشتیبانی کنند . این پشتیبانی در قرار دادهای محرمانه میان ایالات متحده و متحدان اروپائی تحت عنوان «ارتش پشتیبان ملی در زمان جنگ » ( WHNS ) طبقه بندی شده بود . در مورد خاص بریتانیا ، پیمان محرمانه ای با عنوان « خطوط ارتباطی ایالات متحده – بریتانیا » در سال 1983 بسته شد که بر اساس آن ، فرودگاه های غیر نظامی ، بندرها ، اردوگاه های نظامی ، وسایل ترابری غیر نظامی وسی بیمارستان غیر نظامی به ایالات متحده واگذار می شد . با تصویب این لوایح ، امکان تشکیل «

مناطق دفاع زمینی « در تاسیسات نظامی - که تقریباً نیمی از بریتانیا را پوشش می دهد - فراهم شد که در آن فرماندهان نظامی دارای این قدرت شدند که حاکم آن مناطق شوند و ساکنان مناطق را جا به جا کنند . تصویب این لوایح ، به ارتش این قدرت قانونی را می داد تا در صورت لزوم وسایل نقلیه غیر نظامی را به نفع ارتش مصادره کنند ، معترضین را دستگیر کنند ، به املاک شخصی دست بیندازند و از طریق نام نویسی غیر نظامی ها برای خدمت نظام ؛ ایشان را به کارگل بگمارند . سانسور ، بازداشت های بدون محاکمه ، ممنوع اعلام کردن اعتصاب ها و ، سرانجام در اختیار گرفتن مرگ و زندگی همه ی مردم ، با تصویب سومین و آخرین لایحه ، امکان پذیر خواهد بود . وظیفه دیگری که بریتانیا در قبال فرماندهی مرکزی نیروهای واکنش سریع ( CENTCOM ) به عهده گرفت ، تامین نیروی واکنش سریع جوانتر و تازه تری بود که در سال 1983 به عنوان «ستاد نیروهای مشترک» تشکیل شد . این اندام جدید ، در توسعه ی خود تبدیل به « ستاد فرماندهی نیروهای مشترک ثابت » شد که مقرش در « نورث وود » پایگاه نظامی لندن است که ستاد فرماندهی جنگ فالك لند آرژانتین بود . بنا به گزارش نشریه نظامی « دی فنس وایت پی پر » که در سال 1995 منتشر شد، این ارتش تازه که اسمش نیروی واکنش سریع جوان ( JRDF ) بود ، به این جهت تشکیل شده بود که قدرت ما را در بالابردن سریع امکان تقویت ارتش بریتانیا در سراسر جهان برای حفظ منافع آن ، تامین کند . این ارتش هم، مثل نیروی واکنش سریع ؛ و شاید حتی بیشتر از آن ، می تواند به سلاح های اتمی مجهز شود .

بنا به گزارش نشریه « آیندی پندنت » ، در جنگ 1991 خلیج ، ارتش

متجاوز بریتانیا به سلاح های شیمیایی هم مجهز بود تا ظرفیت عملیات انتقام جویانه نیروهای بریتانیایی را بالا ببرد .  
کنترل اربابان بر نفت ، با این ابزار هاست که تامین می شود .

## به این قلم منتشر شده است

### شعر

- |                 |                                    |
|-----------------|------------------------------------|
| مجموعه ترانه ها | 1 - همیشه                          |
| شعر بلند        | 2 - پادر رکاب خویش                 |
| شعر بلند        | 3 - کلمات گمشده                    |
| مجموعه شعر      | 4 - شعر تبعید                      |
| مجموعه شعر      | 5 - روزهای علف                     |
| مجموعه شعر      | 6 - از خیابان سپیدار نقره ای برگرد |
| مجموعه شعر      | 7 - آوازهای پناهنده                |
| مجموعه شعر      | 8 - این ابر این زمین               |
| مجموعه شعر      | 9 - این هزاره سوم                  |
| مجموعه شعر      | 10 - وسعت ساده                     |
| مجموعه شعر      | 11 - به لطف آفتاب                  |
| مجموعه شعر      | 12 - پله های مهتاب                 |

### ترجمه :

- |                       |            |                         |
|-----------------------|------------|-------------------------|
| اثر : رومن گاری       | رمان       | 13 - تربیت اروپائی      |
| اثر : ارنست همینگوی   | رمان       | 14 - سیلاب های بهاری    |
| اثر : اروینگ استون    | رمان       | 15 - آنها که دوست دارند |
| ( چهار جلد )          |            |                         |
| اثر : بسیسو           | مجموعه شعر | 16 - معین بسیسو         |
| اثر : ارنستو چه گوارا |            | 17 - سوسیالیزم و انسان  |
| - فیدل کاسترو         |            |                         |

- 18- بمب های آزادیبخش امریکا      مقاله های : نوام چامسکی
- آروند هاتی روی
- میلان ری

### آثار دیگر :

- 19 - شیر قافلان کوه      رمان
- 20 - لحظه های کوتاه اندیشه های بلند      مجموعه مصاحبه ها
- 21 - قبیله آتش در تله گرگ      خاطرات زندان اوین
- 22 - شبیخون تاتارها
- 23 - تناقض دموکراسی و جمهوری اسلامی